نگرشی تئوریک بر تحلیل تئوری سیکلی و کارآمدی آن در سیاست خارجی

محمدرضا فرجی*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۲/۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۴/۲۳

سیاست جهانی

فصلنامه علمی سیاست جهانی، دورهٔ نهم، شمارهٔ اول، بهار ۱۳۹۹ ، پیاپی ۳۱ (صفحات: ۱۱۶-۷۹)

چکیده

اصولاً سیاست خارجی یکی از کارویژه‌های مهم بازیگران در عرصه بین‌الملل می‌باشد، به گونه‌ای که نداشتن سیاست خارجی صحیح و مناسب منجر به سردرگمی در اهداف و کارکردهای بازیگران در عرصه بین‌الملل می‌شود. یکی از مفاهیمی که با سیاست خارجی بسیار مرتبط می‌باشد و به عنوان یکی از عناصر آن مطرح می‌شود، قدرت می‌باشد. پژوهش حاضر با مفروض پنداشتن قدرت به عنوان یک ابزار بسیار مهم در ترسیم سیاست خارجی و با پذیرش این واقعیت که سیستم بین‌الملل سیکلی می‌باشد و چرخه‌های متعددی از سیکل را تجربه کرده است، سعی در پاسخ به این پرسش دارد که سیکلی بودن سیستم بین‌الملل و پدیده‌های موجود در آن چه تأثیری بر سیاست خارجی بازیگران دارد؟ سیکل بلند، نقاط عطف، فازهای سیکلی و غیرخطی بودن وقایع و پدیده‌ها در نقاط عطف و فازهای سیکل بلند از مهم‌ترین پارامترهای سیاست خارجی در سیکل‌های سیستم بین‌الملل می‌باشد. بر همین اساس بازیگران سیستم بین‌الملل با توجه به سیکل موجود به ترسیم استراتژی و سیاست خارجی خود می‌پردازند و ارتباط بین سیاست خارجی با سیکل‌های قدرت یک ارتباط مستقیم و بی‌واسطه می‌باشد به گونه‌ای که کارآمدی سیاست خارجی کشورها بسیار متأثر از سیکل‌های بلند قدرت و فازهای مختلف آن، در روابط بین‌الملل می‌باشد.

واژگان کلیدی: استراتژی، سیاست خارجی، سیکل بلند، فازهای سیکل، نقاط عطف.

---

۱. استادیار روابط بین‌الملل، عضوگروه علوم سیاسی دانشگاه اردکان

* نویسنده مسئول: m.faraji@ardakan.ac.ir

مقدمه

یکی از مسائل بسیار مهم در حوزهٔ روابط بین‌الملل و سیاست خارجی رابطه بین سیکل قدرت و سیاست خارجی می‌باشد. به عبارتی از آنجایی که بازیگران در چارچوب سیستم بین‌الملل اقدام و فعالیت می‌کنند. بنابراین سیستم بر سیاست خارجی آن‌ها بسیار تأثیرگذار می‌باشد. با توجه به این مفروض و بر اساس این واقعیت که اصولاً در سیستم یک سیکل وجود دارد و در هر سیکل چندین فاز وجود دارد و سیستم‌ها باتوجه به تحول در سیکل‌ها متحول می‌شوند و قواعد رفتاری حاکم بر آن‌ها نیز تغییر می‌کند. در این پژوهش سعی بر آن داریم که رابطه بین سیکل قدرت و سیاست خارجی را تبیین نماییم. بر این اساس پرسش پژوهش این است که سیکل قدرت چه تأثیری بر سیاست خارجی و استراتژی بازیگران دارد؟ تئوری سیکلی در روابط بین‌الملل دارای یک سری مفروضات و یک سری اصول می‌باشد. اولین مفروض در تئوری سیکلی این است که این تئوری یک تئوری بیشتر پلورالیستی و کمتر هژمونی است؛ این تئوری تأکید بر این موضوع دارد که همه اعضای مرکزی سیستم به درجات مختلف در حفظ صلح و یا آغاز یک جنگ بزرگ نقش دارند. بر اساس این تئوری تغییر در سیکل‌های قدرت حتی کشورهای کوچک مؤثر در سیستم می‌تواند منجر به بی‌ثباتی در سیستم شود. بنابراین تئوری سیکل قدرت، مبتنی بر روابط میان همه بازیگران مرکزی سیستم است. قدرت بازیگر در سیستم باتوجه به قدرت سایر بازیگران سنجیده می‌شود. دومین مفروض تئوری سیکلی این است که نقش بازیگران نیز سیستمیک است. سیکل قدرت به صراحت عنوان می‌کند که بازیگران از طریق قدرت نسبی خود از یک سیکل عبور می‌کنند. سیکل توسط منطق نامتقارن توصیف می‌شود، که دارای ویژگی‌های خاصی است که مطابق با رشد بازیگران در یک محیط محدود می‌باشد. سومین مفروض تئوری سیکلی وجود نقاط عطف در سیکل می‌باشد. در سیکل (ظهور و سقوط) چهار نقطه غیرخطی (نقاط عطف) با عواقب بسیار، بر سیاست خارجی بازیگران وجود دارد. این نقاط عطف با تغییر در طرح‌های امنیتی آینده منجر به ناکارآمدی سیاست خارجی بازیگران می‌شود. چهارمین مفروض این می‌باشد که در تئوری سیکلی با عبور بازیگران از نقاط عطف تحول سیستمیک رخ می‌دهد. از منظر تئوری سیکلی تحولات سیستمیک

منجر به بدترین نوع جنگ‌ها در تاریخ می‌شوند. پنجمین مفروض غیرقابل پیش‌بینی بودن و عدم قطعیت حاکم بر پدیده‌ها در نقاط عطف می‌باشد. باتوجه به این مفروضه سیاست خارجی بازیگران در نقاط عطف ممکن است غیرعقلانی در نظر گرفته شود و از معیار عقلانیت حاکم فاصله داشته باشد و گرایش به بی‌ثباتی و یا حتی تجاوزگری داشته باشد. ششمین مفروض در رابطه با ابعاد قدرت بازیگران در صحنهٔ بین‌الملل می‌باشد. بر اساس این تئوری قدرت بازیگران شامل دو بعد وسعت و ثروت می‌باشد. فاکتورهای نظامی و اقتصادی هر یک از این ابعاد را توصیف می‌کنند. هفتمین مفروض تئوری سیکلی در رابطه با نقش اتحادها در حفظ امنیت بازیگران در سیستم می‌باشد. این تئوری اتحادها را به‌عنوان ابزار حفظ امنیت ملی بسیار مهم می‌داند. تئوری سیکل قدرت، اتحادها را ابزار دستیابی به امنیت ملی می‌داند ولی عنوان می‌کند که ابزار حفظ صلح نمی‌باشند، اتحادها می‌توانند منجر به عدم تعادل سیستم و در نهایت بدترین جنگ‌ها را در سیستم به دنبال داشته باشند. باتوجه به این مفروضات، تئوری سیکلی داری یک سری اصول برای سیاست‌گذاران و استراتژیست‌ها می‌باشد که عبارت است از:؛ در هر سیستمی یک سیکل وجود دارد. سیکل‌ها دارای قواعد رفتاری خاصی می‌باشند. در هر سیکل نقاط عطف وجود دارد. با تحول در سیکل، قواعد رفتاری حاکم بر سیستم تغییر می‌کند. تغییر در قواعد رفتاری سیستم، تغییر در نقش‌های بازیگران را به دنبال دارد. نقش بازیگران باتوجه به عنصر قدرت تعیین می‌گردد. قدرت در سیستم بین‌الملل با توجه به سیکلی بودن سیستم دینامیک می‌باشد. دینامیک بودن قدرت موجب می‌شود بازیگران در سیستم صعود و افول کنند. سیاست خارجی بازیگران در نقاط عطف معمولاً انقلابی است.

با توجه به این مفروضات و اصول، در پاسخ به پرسش اصلی این فرضیه مطرح می‌شود؛ از آنجایی که جایگاه و نقش بازیگران بر اساس قدرت در سیستم بین‌الملل تعیین می‌شود و سیستم بین‌الملل نیز نقش تعیین کننده‌ای بر سیاست خارجی بازیگران دارد، سیاست خارجی بازیگران در هر سیکل و فازهای مختلف آن، قواعد رفتاری خاص خود را می‌طلبد. بنابراین یک نوع رابطه مستقیمی بین سیکل قدرت با سیاست خارجی بازیگران وجود دارد.

۱. تئوری سیکلی و ادبیات روابط بین‌الملل

اولین مبحث در تئوری سیکلی، تعریف سیکل می‌باشد. اصولاً سیکل به فرایندی گفته می‌شود که در درون آن سیستم سیاسی جهان، جابجا می‌شود. سیکل دارای دو عنصر وقفه زمانی و تکرار توالی می‌باشد (Goldstein,1988:176). البته سیکلی بودن پدیده‌ها در علوم اجتماعی مانند علوم فیزیکی نمی‌باشد. در علوم اجتماعی سیکلی بودن پدیده‌ها به معنای چرخه‌ای بودن منظم آن‌ها نمی‌باشد بلکه به معنای تکرار پدیده‌ها در طی زمان می‌باشد (Konderatieff,1984:81-82). به‌علاوه هر سیکل، خود دارای فازهایی می‌باشد. فازهای یک سیکل دارای نظم می‌باشند به عبارتی سلسله حوادث متفاوت، سیستم را وارد فازهای مختلف می‌کند. اصولاً سیکل‌ها بازخوردهای منظمی دارند و دارای مجموعه‌ای از فازهای مختلف می‌باشند که بعد از عبور از آن فازها دوباره به نقطه شروع بر می‌گردند (Trompf,1979:223). بر این اساس می‌توان عنوان کرد که وقتی یک سیستم از حالت اولیه چندین تغییر حالت یا فرایند متفاوت را طی کند و در نهایت به حالت اولیه خود باز گردد، یک سیکل را تجربه کرده است. جدا از تعریف سیکل، مفهوم بعدی مربوط به تئوری سیکلی می‌باشد. اصولاً تئوری‌های سیستم جهانی و تئوری سیکل بلند، تئوری‌های هژمونیک می‌باشند. مبحث دیگر این است که؛ سیکل‌ها فرا زمانی و دارای روش یکنواخت و همگن نمی‌باشند بلکه در زمانی می‌باشند. مبحث بعدی که در تئوری سیکلی باید به آن توجه داشت این است که هیچ سیکلی در یک خلاء تاریخی وجود ندارد. برای شناخت هر سیکلی باید به سیستمی که آن سیکل در درون آن عمل می‌کند، رجوع کرد. مبحث دیگر مربوط به روش اقدام در سیکل‌ها می‌باشد؛ هر سیکل خود در برگیرنده یک روش عملیاتی و الگوهای رفتاری خاص خود می‌باشد. مبحث بعدی در تئوری سیکلی این است که سیستم جهانی ساختاری یا سیستمیک می‌باشد اما لزوماً آنارشیک نمی‌باشد. اصولاً در تئوری سیکلی از آنجا که قدرت جهانی در سیستم وجود دارد، سیستم جهانی سلسله مراتبی فرض می‌شود (Kohout,2003:54). مبحث بعدی در مورد نحوهٔ تغییر و تحول در سیکل می‌باشد. اصولاً هر سیکل از یک جنگ بزرگ متولد می‌شود. شروع یک سیکل همراه با جنگ جهانی می‌باشد که رهبری جهان را مشخص می‌کند. جنگ منجر به حاکمیت یک دولت جدید می‌شود که دارای برتری نظامی است، دولت برتر ممکن است کالاهای عمومی مثل امنیت نظامی، رژیم‌های جهانی و یک مجموعه‌ای از قوانین برای ایجاد روابط اقتصادی بین‌المللی

ارائه دهد (Kohout,2003:54). در کنار نحوهٔ جای‌گزینی یک سیکل که معمولاً با جنگ همراه می‌باشد، باید به این نکته توجه داشت که بازیگر حاکم لزوماً چالش‌گر نمی‌باشد بلکه بازیگری است که در سلسله مراتب قدرت، به‌ویژه قدرت اقتصادی رشد خیره کننده‌ای داشته باشد. مبحث بعدی در مورد قواعد حاکم بر سیستم و رابطه آن با قدرت حاکم می‌باشد. معمولاً قدرت حاکم قواعدی را بر سیستم اعمال می‌کند که در راستای تحقق اهداف خود باشد. بنابراین الگوهای رفتاری بر اساس خواسته‌ها و آرمان‌های قدرت برتر سامان داده می‌شود. مبحث دیگر این می‌باشد که سیستم تمایل به تک‌قطبی شدن و کارویژه‌های یکپارچگی به‌عنوان مکانیسم نظم بخش دارد. کشور رهبر قادر به حفظ نظم در درون سیستم جهانی می‌باشد و رژیم‌های ایجادی خود را بر سیستم تحمیل می‌کند. مبحث دیگر در رابطه با طول زمانی سیکل می‌باشد که عنوان می‌گردد هر سیکل معمولاً صد ساله است. مبحث دیگر در مورد مزیت سیکلی نگریستن، به سیستم بین‌الملل می‌باشد. شاید بتوان مهم‌ترین مزیتی را که سیکل‌های بلند برای سیاست‌های جهانی دارند، این دانست که با این روش تغییرات ساختاری در سیستم جهانی، عادی و نرمال فرض می‌شوند. سیکل بلند، قادر است به استراتژیست‌ها بگوید که چرا تحولات ساختاری در سیستم به وقوع می‌پیوندد. اصولاً دید سیکلی داشتن به مسائل بیان‌گر این می‌باشد که همه پدیده‌ها در یک فرایند تاریخی در حال تکامل می‌باشند و هیچ چیزی قطعی نمی‌باشد. بنابراین با این بینش تحول در مسائل بین‌المللی یک امر عادی و نرمال تلقی می‌شود. مبحث بعدی در مورد تئوری سیکلی مربوط به سیستم بین‌الملل و بخش‌های مختلف آن می‌باشد سیستم بین‌الملل به لحاظ عمودی خود در برگیرنده چهار سیستم جهانی، منطقه‌ای، ملی و محلی می‌باشد. نوعی ارتباط دینامیک و تداخل کارکردی بین سطوح سیستم وجود دارد. از منظر افقی نیز سیستم با توجه به فرایندهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی شناخته می‌شود که بین این فرایندها نوعی ارتباط دینامیک وجود دارد. از پیوند میان اصل سلسله مراتبی سیستم بین‌الملل و سطوح مکانی- موضوعی چندین متغیر شکل می‌گیرد (قاسمی،۱۳۹۷). بر این اساس می‌توان از سیاست جهانی، منطقه‌ای، ملی و محلی و یا اقتصاد و فرهنگ نام برد که بر سیاست خارجی بازیگران تأثیرگذار می‌باشند. در رابطه با سیکل قدرت پژوهش‌های چندی صورت گرفته است. برخی از ادبیات به سیکل‌های بلند در سیستم و چگونگی تغییر و تحول در این سیکل‌ها می‌پردازند (قاسمی،۱۳۸۷؛ Doran, 1989, 1991; Doran and Parsons, 1980;

Farrar Jr, 1977; Levy and Thompson, 2011; Modelski and Morgan, 1985; A. Organski and Kugler, 1980; Tessman and Chan, 2004; Wallerstein, 2011; Devezas and Modelski, 2003). برخی از ادبیات گذار قدرت را مورد توجه قرار می‌دهند (DiCicco andLevy, 1999; Houweling andSiccama, 1991; Lemke andWerner, 1996; A. F. Organski andKugler, 1981; Werner andKugler, 1996). برخی از ادبیات به سیکل‌های اقتصادی می‌پردازند (Konderatieff,1935; Gilpin,1988; Wallerstein,1974,1979,1980; Goldstein,1988; Gordon and others, 1983; Schumpeter, 1939; Mandel,1980,1981). اما ادبیاتی که به صراحت به تبیین سیاست خارجی از منظر سیکلی بپردازد بسیار محدود می‌باشد. در این راستا این پژوهش سعی به تبیین سیاست خارجی از منظر سیکلی و رفع فقدان ادبی و علمی در این حوزه را دارد.

۲. سیستم بین‌الملل و سیاست خارجی

اصولاً سیستم بین‌الملل یکی از متغیرهای علی شکل‌گیری سیاست خارجی می‌باشد. سیستم دو تأثیر عمده بر سیاست خارجی بازیگران دارد. اول؛ این‌که بسیاری از مسائل مربوط به سیاست‌گذاری، از محیط وارد سامانه سیستم تصمیم‌گیری می‌شود. دوم، این‌که تصمیمات و استراتژی بازیگران در نهایت باید در سیستم بین‌الملل عملیاتی شود و نادیده گرفتن قواعد و محدودیت‌های سیستمی منجر به شکست سیاست خارجی بازیگران می‌شود. به طور کلی بازیگران در سیاست خارجی با دو چالش در محیط خارجی مواجه می‌باشند. یا به عبارتی سیستم بین‌الملل دوچالش عمده برای بازیگران در سیاست خارجی ایجاد می‌کند. اولین چالش، چالش بازیگران دیگر می‌باشد، به گونه‌ای که استراتژی کشورها معمولاً به منافع بازیگران دیگر توجه می‌کند. اصولاً نادیده گرفتن منافع بازیگران دیگر در تدوین استراتژی به‌ویژه بازیگران مرکزی و محوری سیستم استراتژی را در صحنه عملیاتی با شکست مواجه می‌کند. دومین چالش، سیستمی است که خود به دو دسته محدودیت‌های ساختاری و محدودیت‌های فرایندی تقسیم می‌شود. محدودیت‌های ساختاری ناشی از نوع ساختار موجود بین‌الملل و منطقه می‌باشد و محدودیت‌های فرایندی ناشی از فرایند نظامی، اقتصادی و فرهنگی می‌باشد که هم محدود کننده استراتژی بازیگران و هم می‌تواند فراهم کننده فرصت باشد.

بر این اساس، بازیگران در تدوین استراتژی خود ملزم به توجه به سیستم بین‌الملل و شناخت قواعد حاکم بر آن می‌باشند که این امر بدون شناخت نوع سیستم، نوع سیکل موجود، فاز سیکل، نحوه تحول سیکل، نوع قدرت حاکم بر سیستم و بازیگران محوری و مرکزی سیستم امکان‌پذیر نمی‌باشد.

۳. تئوری سیکل قدرت

دوران بر روی تئوری سیکل قدرت کار کرد (Doran, 1971, 1991). سیکل قدرت، سعی در تبیین تحولات ساختاری در سیستم بین‌الملل از طریق تمرکز بر ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ دارد. به‌علاوه از منظر دوران انتظارات و نقش‌های بازیگران مبتنی بر چرخه قدرت و جایگاه آن‌ها در سیستم بین‌الملل می‌باشد. مهم‌ترین مسئله در سیستم دینامیک بین‌الملل میزان قدرت مطلق بازیگر نسبت به دیگر بازیگران می‌باشد. سطوح و میزان متفاوت رشد در توانایی مطلق بازیگران در میان مجموعه قدرت‌های سیستم منجر به تغییرات در قدرت نسبی بازیگران می‌شود و کشورها باتوجه به تغییرات در قدرت نسبی به مرحله ظهور، بلوغ و درنهایت افول قدرت در سیستم می‌رسند (Doran,2000:334-335). سرانجام تغییرات در قدرت نسبی بازیگران به ویژه قدرت‌های بزرگ سیستم به نوبه خود منجر به تغییرات در ساختار سیستم می‌شود. اما قدرت متغیر کافی در سیستم دینامیک بین‌الملل نیست. تئوری همچنین بر نقش سیستمیک (تاریخی) هر دولت و چگونگی ادراک آن توسط نخبگان دیگر دولت‌ها نیز متمرکز می‌شود. برای دوران نقش سیاست خارجی، رفتار سیاست خارجی است که سیستم اجازه می‌دهد بازیگر به آن دست یابد و آن را ایفاء کند، به عبارتی محدوده‌ای که بازیگر می‌تواند از قدرت برای رسیدن به اهداف مشروع خود بهره ببرد (Doran,2000a:338-339). البته در این‌جا باید به این نکته توجه داشت که مشروع بودن اهداف باتوجه به سیستم بین‌الملل و قدرت حاکم مشخص می‌گردد.

تئوری سیکل قدرت تأثیر تغییر در قدرت دولت بر نقش و بستر امنیتی دولت و همچنین تأثیر تغییر نقش و همچنین دیدگاه امنیتی بر ثبات سیاست خارجی دولت را تحلیل می‌کند. مهم‌تر از آن، قدرت و نقش دولت در یک فرایند زمانی هماهنگ می‌شوند زیرا بازیگران و سیستم سریعاً خودشان را با تغییرات قدرت نسبی منطبق نمی‌کنند (Doran,2000a:339) به همین دلیل معمولاً در زمان تغییر و تحولات قدرت، شکاف بزرگی بین قدرت و نقش

بازیگران شکل می‌گیرد. معمولاً بازیگران زمانی که با کاهش قدرت مواجه می‌شوند در برابر کاهش نقش و نفوذ خود در سیستم مقاومت می‌کنند و از طرف دیگر وقتی با افزایش قدرت مواجه می‌شوند با مقاومت دیگر بازیگران سیستم بین‌الملل در مقابل افزایش نقش و نفوذ خود مواجه می‌شوند. از آنجایی که نقش مانند قدرت سیستمیک است، افزایش نقش یک دولت خود به خود کاهش نقش دیگر دولت‌ها را در سیستم به دنبال دارد. این رابطه بین نقش و قدرت بر سیاست خارجی بسیار تأثیرگذار است (Doran,2000a:339). بر همین اساس است که دوران عنوان می‌کند که عدم تعادل ساختاری در زمان تحولات سیستمیک ایجاد و منجر به بی‌ثباتی در نظم جهانی می‌شود.

دوران از چهار نقطه در سیکل قدرت نام می‌برد که عبارت‌اند از نقطه‌عطف بالا، نقطه انحنای اول، صعود و انحنای دوم. وی عنوان می‌کند که هر کدام از این مراحل منجر به یک گسست در روند قبلی می‌شود. به‌دلیل ماهیت نسبی و غیرخطی وقایع، وقوع نقاط عطف قابل پیش‌بینی نیست. بنابراین دولت‌های رهبر ناگهان با آن‌ها مواجه می‌شوند. دوران معتقد است عبور از نقاط عطف همراه با جنگ است. به طور کلی دوران با توجه به بررسی‌های خود به این نتیجه می‌رسد که سه حالت در سیستم امکان وقوع دارد: ۱) زمانی که گذار قدرت و نقطه عطف هم زمان اتفاق می‌افتد، وقوع جنگ را به دنبال دارد. به عبارتی بهتر تقارن گذار با نقطه عطف جنگ را به دنبال دارد. ۲) هنگامی‌که گذار قدرت بدون همزمانی با نقطه عطف اتفاق می‌افتد، جنگ عمده اتفاق نمی‌افتد. به عبارتی گذار قدرت بدون تقارن شدن با نقطه عطف جنگ را به دنبال ندارد. ۳) وجود نقطه عطف بدون تقارن با گذار قدرت، احتمال وقوع جنگ بالا است (Doran,1989,2000). دوران برای اثبات ادعای خود از تاریخ بهره می‌برد. وی از ۲۳ نقطه عطف بین سال‌های ۱۸۱٦ تا ۱۹٦۵ نام می‌برد و عنوان می‌کند که ۲٦ جنگ در این نقاط عطف ایجاد شده است. در حقیقت از دیدگاه وی عبور از نقاط عطف ۹۰ درصد منجر به جنگ می‌شود.

به طور کلی تئوری چرخه قدرت دربرگیرنده پارامترها و ویژگی‌های زیر می‌باشد:

- دینامیک واحد دولت و سیستم که مجموعه سیکل قدرت را در حرکت قرار می‌دهد- به معنای دینامیک رقابتی که به وسیلهٔ آن، تغییر در نرخ رشد مطلق هر دولتی منجر به تغییرات سیستمیک می‌شود (نرم سیستمیک).

• اولین اصل اساسی چرخه قدرت بیان‌گر این می‌باشد که ظهور و سقوط یک دولت در قدرت نسبی زمانی اتفاق می‌افتد که نرخ رشد مطلق بیشتر یا کمتر از نـرم سیسـتمیک باشد.

• دومین اصل بنیادی چرخه قدرت بیان‌گر این می‌باشد که دولت نوظهور به چرخـه قدرت سرعت می‌بخشد (مزایای نرخ رشد با افزایش قدرت آن افزایش می‌یابد) تا زمانی که به سطح و میزانی می‌رسد کـه رشـد مطلـق بـه طـور فزاینـده‌ای شـروع بـه افـزایش محدودیت‌های سیستمیک می‌کند (کاهش مزایای نرخ رشـد) بـه طـوری کـه بعـد از آن دولت به طور فزاینده‌ای با چالش‌گر و همچنین با دیگر دولت‌ها برای کسب سـهم بسـیار بیشتری از قدرت (برای اولین بار تأثیر مرزها و محدودیت‌های سیسـتم را درک می‌کنـد) مواجه می‌شود.

• اهمیت یافتن مرزهای سیستم که بیان‌گر محدودیت‌ها و محذورات سیستمی بر سر راه رشد قدرت نسبی بازیگران است.

• منتج شدن الگوی رفتاری غیرخطی؛ در زمانی که دولت نوظهور رشد فزاینـده‌ای را تجربه می‌کند (نقطه انحنای اول) رشد فزاینده تا رسیدن به سـطح یـا مرحلـه اوج کسـب قدرت نسبی ادامه دارد و بعد از این مرحله کاهش ناگهانی آن آغاز می‌شود (نقطه انحنـای دوم) و سرانجام در ادامه از میزان کاهش قدرت آن نیز کم می‌شـود و بـه حالـت متعـادل می‌رسد.

• رقابت بازیگران در چرخه قدرت در شیب چرخه قدرت افـزایش می‌یابـد (بـرای مطالعه بیشتر رجوع شود به Doran,2012:11-12).

تحلیل‌گران و استراتژیست‌ها بـه اهمیـت کامـل محـذورات محیطـی در مسـیر دسـتیابی بازیگران به خواسته‌ها و آرمان‌های خود واقف‌اند. تئوری چرخه قدرت به ایـن محـدودیت‌ها نیز می‌پردازد:

• روند چرخه قدرت اساسی برای امنیت کشورها و انتظارات سیاست خارجی ارائـه می‌دهد.

• تغییرات ناگهانی در روند چرخه قدرت که در نقاط بحرانی اتفاق می‌افتد منجـر بـه افزایش محدودیت‌های ساختاری برای قدرت برتر می‌شود.

• شوک‌های ناگهانی در سیاست خارجی در نقاط بحرانی، زمانی‌که بازیگر به‌طور ناگهانی وارد یک مسیر جدید، غیرمنتظره و نامشخص می‌شود، اتفاق می‌افتد.

• انتظارات سیاست خارجی بستگی به چرخه قدرت بازیگر دارد و جایگاه بازیگر در این چرخه اساسی برای برنامه‌ریزی و ایفای نقش‌های مؤثر در سیاست خارجی است.

• ناسازگاری ناگهانی در انتظارات سیاست خارجی در نقاط بحرانی اتفاق می‌افتد و بنابراین در این لحظه همه چیز تغییر می‌کند. زمانی‌که روند چرخه تغییر می‌کند بر توانایی اقدام بازیگران در سیاست خارجی تأثیر می‌گذارد.

• تغییرات بنیادین در سیستم درنهایت منجر به تحول سیستم می‌شود و این امر به نوبهٔ خود باعث تغییر در نقش‌ها و انتظارات بازیگران به‌ویژه قدرت‌های بزرگ می‌شود و احتمال وقوع جنگ را افزایش می‌دهد.

• بین تغییرات در چرخه قدرت و جنگ‌های بزرگ در سیستم یک ارتباط و همبستگی قوی وجود دارد. هر دو اتفاق منجر به تغییر در قدرت بازیگران و تحول در سیستم می‌شوند (Doran,2012:12-13).

به‌طور کلی تئوری چرخه قدرت ایجادگر اصول اساسی دینامیک واحد است جایی که نرخ رشد قدرت مطلق دولت‌ها در سرتاسر سیستم پخش می‌شود و چرخه قدرت حرکت می‌کند (از طریق ایجاد تغییرات در میانگین نرخ رشد سیستمیک) و الگوی غیرخطی تغییر را در مسیر قدرت نسبی هر کشور ایجاد می‌کند. این رقابت برای کسب قدرت منجر به ایجاد تغییرات بحرانی در سیستم می‌شود و نقاط بحرانی در چرخه قدرت ایجاد می‌شود. به طور کلی دروان از چندین فاز در چرخه قدرت نام می‌برد کهعبارت است از::

• نقطه عطف پایین که چرخه قدرت شروع می‌شود (ظهور می‌کند)؛ تولد یک قدرت بزرگ.

• نقطه انحنای اول؛ ضربه خوردن از محدودیت‌های توفق (استیلاء).

• نقطه عطف بالا؛ ضربه خوردن از انتظارات قبلی.

• نقطه انحنای دوم؛ امیدها و توهمات انحنای دوم.

• نقطه عطف پایین؛ نابودی یک قدرت بزرگ (Doran,2012:13).

شکل زیر بیان‌گر رشد قدرت بازیگران و چالش‌های سیستمی قدرت می‌باشد.

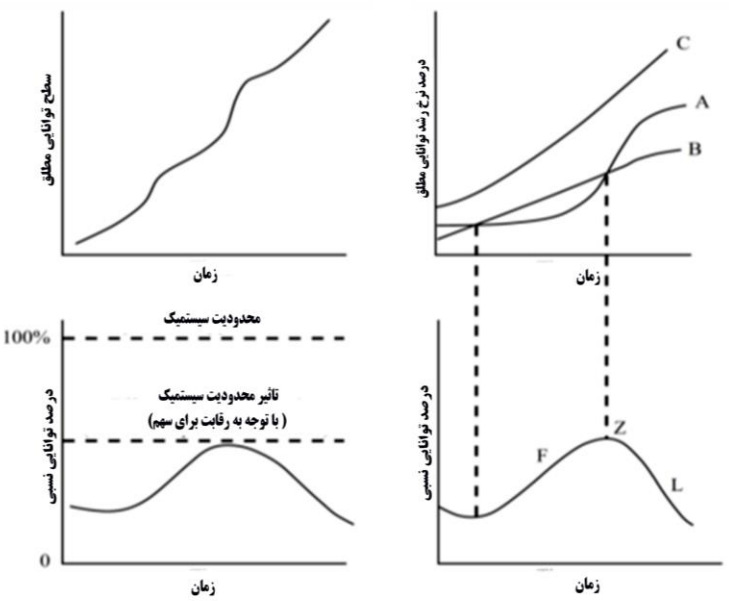

الف: دینامیک توانایی‌های نسبی و مطلق؛ اصول چرخه قدرت (تغییر ساختار سیستم)
منحنی نرخ رشد مطلق (بیان‌گر شتاب سیستم)
A: **قدرت اصلی سیستم** B: **دولت** B و C: **کل سیستم**
نقاط بحرانی)F: نقطه انحنای اول z: **اوج** L: **نقطه انحنای آخر**

Source: Doran,2000:337

شکل ۱- رشد قدرت بازیگران و چالش‌های سیستمی

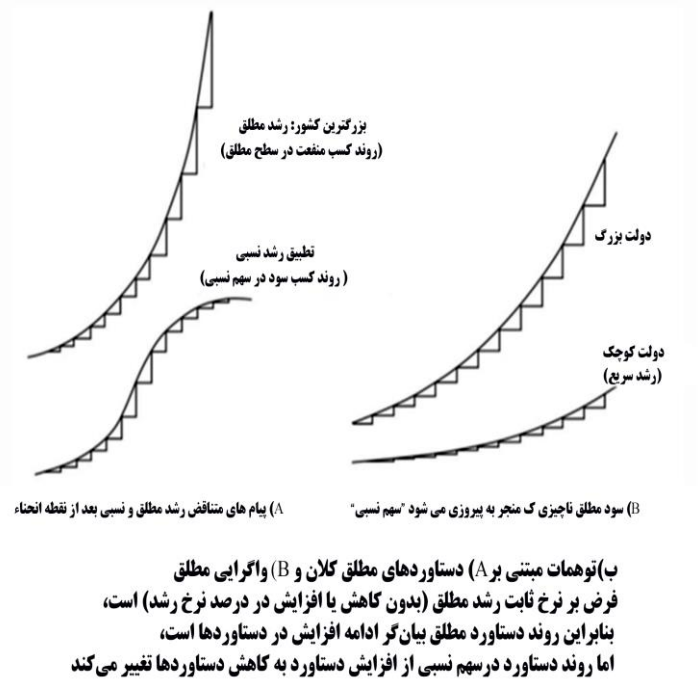

Source: Doran,2012:15

شکل ۲- تأثیر قدرت مطلق و نسبی بر تغییر جایگاه بازیگران در سیستم

۳-۱. سیکل قدرت جهانی

قدرت جهانی، قدرتی است که الگوهای رفتاری خود را بر جهان حاکم می‌کند. این دولت‌ها عرضه‌کننده نظم در سیستم جهانی می‌باشند. آن‌ها ائتلاف‌ها و همکاری‌ها را سازمان‌دهی و حفظ می‌کنند و دارای حضوری فعال در همه بخش‌های جهان می‌باشند و به‌طور منظم نیروها را برای دستیابی به اهداف خود در جهان سامان‌دهی می‌کنند. کنش و واکنش آن‌ها وضعیت پدیده‌های سیاسی را در سطح جهان مشخص می‌کند (Modelski,1987:9). بنابراین قدرت جهانی اعمال کننده یک وضعیت رهبری در جهان می‌باشد. واقعیت وجود رهبر در جهان خود بیان‌گر این موضوع می‌باشد که سیستم جهانی سلسله مراتبی می‌باشد (Modelski,1987:10).

اصولاً قدرت‌های جهانی شامل یک مجموعه کاملاً محـدودی از بـازیگران می‌باشـند. در هر زمان، مجموعه‌ای از قدرت‌های جهانی ممکن است شامل: قـدرت جهـانی، چـالش‌گر و یک دسته دیگری از قدرت‌های جهانی که در سلسله مراتب قدرت به دلایلی از قدرت برتـر و چالش‌گر عقب افتاده‌اند (Modelski,1987:10) باشد. بنابراین قدرت برتر، بازیگر رهبـر در سیستم سیاسی جهان می‌باشد. قدرت برتر به یک برتـری موقـت در توانـایی نظـامی دسـت می‌یابد. این برتری نظامی یک ویژگی انحصاری به قدرت برتـر می‌دهـد هـر چنـد کـه ایـن انحصار در همه جا و همه سطوح بین‌المللی وجود ندارد اما این برتری در یک جنگ جهـانی خود را نشان می‌دهد و قدرت برتر به توانـایی رهبـری، سـازمان دادن و حمایـت از سیسـتم جهانی و شرایطی که خود ایجـاد کـرده، دسـت می‌یابـد (Modelski,1987:10). چـالش‌گر، بازیگری می‌باشد که در رقابت با قدرت برتر می‌باشـد و معمـولاً معتـرض شـرایط موجـود می‌باشد. این رقابت به‌شدت در جنگ جهانی نمایان می‌شود (Modelski,1987:10).

در مجموعه قدرت‌های جهانی، آن‌هایی (قدرت‌هایی) که نه قدرت جهانی و نه بـه طـور واضح به‌عنوان چالش‌گر شناخته می‌شوند، به‌عنوان دیگر قدرت‌های جهانی شناخته می‌شـوند (Modelski,1987:11). این بازیگران معمولاً دارای قدرت می‌باشند اما دارای توانایی اساسـی برای دستیابی به برتری نمی‌باشند ولی آرمان دستیابی به قدرت جهانی را بـرای خـود حفـظ می‌کنند. برای مثال در سال ۱۹۱٤ مجموعه قدرت‌های جهـانی شـامل شـش کشـور: قـدرت جهانی مستقر بریتانیا با چالش‌گری آلمان؛ و دیگر قدرت‌های جهانی ایالات متحـده آمریکـا، روسیه، فرانسه و ژاپن بودند. در سال ۱۹٤٥ ایالات متحده به یمن برتری که در قدرت هوایی و دریایی کسب کرد به وضعیت قدرت جهـانی دسـت یافـت، اتحـاد جمـاهیر شـوروی در وضعیت چالش‌گری قرار گرفت و دیگر بازیگران یا به دلیل شکست (آلمان و ژاپن) و یا بـه علت کاهش تعهدات جهانی و محدود کردن خواسته‌ها و آرمان‌های خود (بریتانیا و فرانسـه)، وضعیت جهانی را از دست دادند (Modelski,1987:11). بعلاوه با توجه بـه دینامیـک بـودن قدرت، امکان رشد دیگر قدرت‌ها (مثلاً اتحادیه اروپا و چین) نیـز در دهـه‌های اخیـر وجـود دارد.

بعضی بازیگران نیز به‌عنوان قدرت‌های منطقه‌ای شناخته می‌شوند. امپراتـوری عثمـانی بـا توجه به ساختار نظامی آن، یکی از قدرت‌های منطقه‌ای بود. این قدرت در قلب حوزه اروپا- آفریقا- آسیا واقع شده بود. امپراتوری عثمانی علی‌رغم داشتن موقعیت اسـتراتژیک امـا فاقـد

قدرت دریایی بود و همین منجر به شکست و فروپاشی آن شد (Modelski,1987:11). رقیب قاره‌ای آن‌ها خاندان سلطنتی هابسبورگ نیز به همین سرنوشت دچار شدند. بنابراین قدرت‌های بزرگ برای حفظ خود در چرخه قدرت نیاز به انطباق و دست‌یابی به تکنولوژی‌ها و ابزارهای نوین قدرت دارند. امروزه قدرت‌های منطقه‌ای را می‌توان در آمریکای لاتین؛ برزیل و در آسیا؛ هند و چین نام برد (Modelski,1987:11).

به‌طور کلی تئوری چرخهٔ قدرت در برگیرندهٔ اصول و قواعد خاصی می‌باشد. در طول شش قرن گذشته تا به امروز کشورها برای دستیابی به برتری قدرت با یکدیگر در سیستم بین‌الملل به رقابت می‌پردازند و سعی در استقرار و گسترش نقش‌های سیاست خارجی و الگوهای رفتاری خود دارند و در برابر محدودیت‌های سیستمی که محدود-کننده مقدورات و قابلیت‌های نقشی بازیگران می‌باشد، مقاومت می‌کنند. اصولاً چرخهٔ قدرت تعیین‌کننده تعداد بازیگران در سیستم مرکزی است. این‌که کدام بازیگر، چه زمانی، کجا و چگونه به برتری قدرت می‌رسد را باید از چرخه قدرت فهمید. صعود و افول قدرت‌ها در چرخه نتیجه هماهنگی، همکاری و همچنین رقابت آن‌ها در سیستم می‌باشد. شکل زیر چرخه تاریخی قدرت را از سال ۱۵۰۰ تا ۱۹۹۳ نشان می‌دهد.

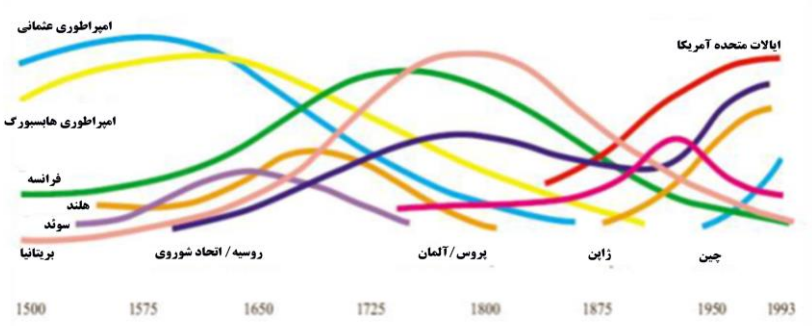

Source: *Doran,2012:16.*

شکل ۳- دینامیک تغییر ساختار سیستم

٤. مکانیسم‌های سیستمی سیکلی

چه چیزی باعث تحول سیستم‌ها می‌شود؟ مطابق با نظر لازلو[1] همه سیستم‌های اجتماعی (مصنوعی) دارای دو مکانیسم تنظیمی و توسعه‌ای می‌باشند. اولی مربوط به کنترل فرایندها و تبیین ثبات می‌باشد، دومی مربوط به رشد فرایندها و تبیین تغییرات در سیستم می‌باشد (Modelski,1987:28-29). فرایندهای تنظیمی یا کنترلی شامل بازخوران منفی می‌شوند؛ این نوع بازخوران به کاهش نوسان بی‌ثباتی سیستم کمک می‌کند. فرایندهای توسعه‌ای یا رشد شامل بازخوران مثبت می‌باشند. بازخوران مثبت منجر به تکرار فرایندها و گسترده شدن سیستم می‌شود. رشد اقتصادی یک نوع، فرایند بازخوران مثبت می‌باشد.

مکانیسم بازخوران دارای دو پیامد تحلیلی برای سیستم‌های اجتماعی می‌باشد:

۱) همه سیستم‌ها سیکلی می‌باشند (زیرا همه آن‌ها شامل بازخوران می‌باشند).

۲) سیکل سیاسی شامل هر دو نوع بازخوران مثبت و منفی می‌باشد (Modelski,1987: 29).

به‌طور کلی با بهره‌گیری از دیدگاه لازلو (Laszlo and Clark,1972) راجع به همه سیستم‌ها چه طبیعی (دون ارگانیک، ارگانیک، فوق ارگانیک) و چه مصنوعی اجزای زیر را می‌توان برای سیستم بین‌الملل تشریح کرد:

۱) رابطه بین قدرت جهانی و چالش‌گر؛

۲) وجود سیستم‌های متنوع (داخلی، محلی، منطقه‌ای، بین‌المللی)؛

۳) وجود ارتباط دینامیک بین انواع سیستم‌های محلی، منطقه‌ای با یکدیگر و با سیستم جهانی و بین‌الملل؛

٤) وجود فرایندهای مختلف فرهنگی، نظامی و اقتصادی در سیستم و ارتباط دینامیک بین این فرایندها و بین اجزای مختلف سیستم با این فرایندها؛

۵) مکانیسم خودتنظیمی حاکم بر سیستم که منجر به تعادل سیستم می‌شود.

٦) مکانیسم توسعه‌ایی حاکم بر سیستم که منجر به تکامل سیستم می‌شود.

---

1. Laszlo

۵. مدل‌های تحلیلی سیکلی

تحلیل‌های سیکلی ویژگی برجسته تفکر سیاسی از قدیم می‌باشند. امور انسانی سیکلی می‌باشند. تاریخ کلاسیک شاهد چندین نوع گذار قدرت می‌باشد، امپراتوری پارس و امپراتوی مقدونیه نمونه‌هایی ازآن‌ها می‌باشند. برای تحلیل آن‌ها متفکران سیاسی دو نوع مدل طراحی کردند: مدل بیولوژیکی رشد و افول و مدل سیکلی رژیم (Modelski,1987: 59). اصولاً در تحلیل وقایع در روابط بین‌الملل در ابتدا استراتژیست‌ها با سوالاتی از این نوع مواجه می‌شوند. چیستی پدیده؟ علت وقوع پدیده؟ مفروضات پیرامون پدیده؟ چگونگی تبیین پدیده؟ مدل‌های مختلفی سعی در تبیین وقایع بین‌الملل دارند. به نظر می‌رسد؛ مدل بیولوژیکی رشد و مدل سیکلی رژیم باتوجه به کارویژه سیکلی آن‌ها، در تبیین تحولات سیستمیک کارآمدتر می‌باشند.

تقریباً همهٔ پدیده‌ها در جهان رشد و افول می‌کنند (Pitkethly,2013:4). مدل بیولوژیکی رشد و افول بیان‌گر این موضوع است که همه پدیده‌ها بعد از رسیدن به مرحله‌ای از رشد، درنهایت وارد فاز افول می‌شوند. بر اساس این مدل، علت‌های افول پدیده‌ها در داخل آن‌ها می‌باشد. هر چند که این مدل در دنیای واقعی اطلاعات تقریبی به بازیگران ارائه می‌دهد اما می‌تواند به فهم وقایع و پیش‌بینی وقایع توسط استراتژیست‌ها در حوزهٔ سیاست خارجی یاری رساند.

بر اساس مدل سیکلی رژیم که به‌گونه‌ای برگرفته از اندیشه‌های ماکیاولی می‌باشد، پدیده‌ها در یک سیکل به سمت بهتر شدن گذر می‌کنند. در اینجا سیکل اتفاق می‌افتد اما سیکل‌ها به سمت تکامل می‌باشند. در این مدل برخلاف مدل بیولوژیکی و باتوجه به تئوری زنجیره مارکوف پدیده‌ها به ندرت به حالت اولیه بر می‌گردند ولی وضعیت آینده پدیده بسیار متأثر از شرایط و وضعیت فعلی آن می‌باشد (Hayashi and Others,2003:503). شکل زیر تبیین مسائل باتوجه به مدل بیولوژیکی رشد و مدل سیکلی رژیم را نشان می‌دهد.

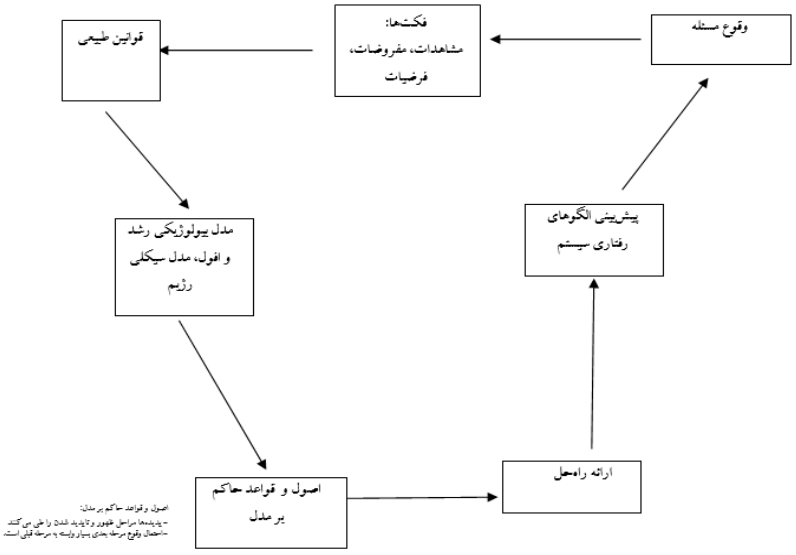

شکل ٤- تبیین مسائل و پدیده‌ها با توجه به مدل بیولوژیکی رشد و افول و مدل سیکلی رژیم (منبع نگارنده)

٦. فرایندهای سیکلی

سیکل بلند شامل دو فرایند اصلی می‌شود که هر کدام از فازهای مجزایی می‌گذرند. فرایند موازنه‌سازی باز با تهدیدات سیستمیک، از طریق ائتلاف‌سازی و جنگ جهانی و درنهایت ایجاد یک چالش‌گر جدید گذر می‌کند. فرایند توسعه باز همراه با فهم مشکلات نوین جهان و حرکت به سمت نوآوری و تصمیم سیستمیک از طریق ابزارهای جنگ‌جهانی، به انتخاب رهبری جهانی در مواجه با این مسائل گذر می‌کند (Modelski,1987:36).

بنابراین چرخه بلند یک فرایند ساده نمی‌باشد، بلکه مجموع دو فرایند بازخورانی می‌باشد. فازهای سیستم نتیجه این دو فرایند می‌باشند. از نقطه‌نظر توالی وقایع، چرخه بلند یک وقفه زمانی شامل جنگ جهانی (تصمیم سیستمیک) است، که دوره‌های طولانی صلح عمومی را به دنبال دارد. فاز جنگ جهانی، پایه تفکر درباره چرخه بلند است. جنگ‌جهانی یک فرایند سیاسی مداوم، فراگیر و مشارکت همه قدرت‌های سیاسی را به

دنبال دارد: آن ترتیبات سیاسی جدید و ابتکارات اساسی و همه وقایع موجود و فرایندها را در بر می‌گیرد (Modelski,1987:37).

صلح عمومی در سطح جهانی کاملاً با جنگ‌ها در سطوح منطقه‌ای، ملی و محلی در مناطق مختلف و در زمان‌های متفاوت سازگار است. صلح عمومی دوره‌ای است که در طی آن، برتری‌های اجتماعی حداقل در سطح جهانی به حداکثر می‌رسد. انتظار بر آن است که این دوره، طولانی‌تر از جنگ جهانی باشد و یک تکامل آرام و تدریجی به وقوع می‌پیوندد (Modelski,1987: 37).

از نقطه‌نظر قدرت برتر دوره صلح عمومی دوره‌ای است که قدرت جهانی رو به افول قدرت می‌رود. در گذر زمان نفوذ و توانایی قدرت برتر کاهش و تضعیف می‌شود. از نقطه‌نظر رقباء این زمان مقطعی است که می‌توانند در سلسله مراتب قدرت صعود و خود را به رهبر برسانند.

به‌طور کلی سیکل بلند به لحاظ موضوعی شامل فرایندهای نظامی، اقتصادی و فرهنگی می‌باشد. فرایند موازنه‌سازی باز با موضوعات و سیکل نظامی و فرایند توسعه باز با سیکل اقتصادی و فرهنگی سازگاری و تطابق دارد. بنابراین هر کدام از این فرایندها تبیین‌گر تحولات سیستمیک با توجه به موضوعات مختلف می‌باشند و هر فرایند نیز خود در بر گیرنده چندین فاز می‌باشد. شکل زیر فرایندهای سیکلی را در حالت کلان نشان می‌دهد.

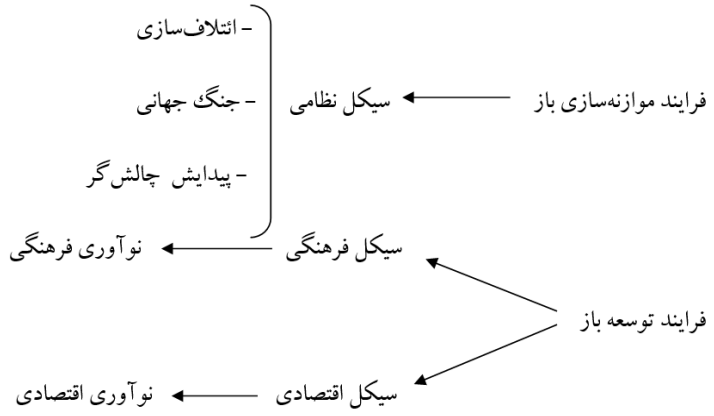

شکل ۵ – فرایندهای سیکل بلند (منبع نگارنده)

٦-١. سیکل نظامی و سیاست خارجی

سیکل نظامی در سیستم بین‌الملل باتوجه به فرایندهای نظامی شناخته می‌شود. در حوزهٔ نظامی دو سیکل بلند و کوتاه وجود دارد در سیکل بلند چهار فاز و در سیکل‌های کوتاه گذارهای موقتی همراه با جنگ‌های محدود و منطقه‌ای شکل می‌گیرد.

٦-١-١. سیکل بلند مدلسکی

«مدلسکی» معتقد است که سیستم جهانی از سال ۱۵۰۰ تا بـه امـروز ۵ سـیکل بلنـد را پشت سر گذاشته است. وی سیکل را به‌عنوان یک الگوی رایج در یک سیستم می‌دانـد. از منظر وی هر سیکل بلند یک دوره زمانی صد ساله را شامل می‌شود البتـه وی سـیکل چهارم را در سیستم جهانی ۱۳۰ ساله می‌داند. وی معتقد می‌باشد که هر سـیکل قـدرت خود دارای چهار فاز جنگ جهانی، قـدرت جهـانی، مشـروعیت زدایـی و تمرکززدایـی می‌باشد و تحول در سیکل‌ها را به نوعی به این چهار فاز مرتبط می‌دانـد (بـرای مطالعـه بیشتر رجوع شود به Modelski,1987: 39-50).

۱) فاز جنگ جهانی؛ در این فاز جایگزینی در رهبری جهـانی صـورت می‌گیرد (قاسمی،۱۳۹٦:٤٤٠). در این فاز درگیری‌های شدید سیاسی وجـود دارد. در این فاز بازیگران با جنگ‌های جهانی مواجه می‌باشند. به عبـارتی در ایـن فـاز یـک درگیری بین نظم مستقر (قدرت رهبر) با نظم پیشنهادی (قـدرت چـالش‌گر) وجـود دارد.

۲) فاز قدرت جهانی: در این فاز قدرت جهانی به اجرای نظم، بسـیج و نوآوری در زمینه نظم اقدام می‌نماید (قاسمی،۱۳۹٦:٤٤٠). در ایـن فـاز نظـم جدیـد حاکم می‌شود اما همچنان یک کشمکش و درگیری بین نظم نوین و نظم قدیم وجود دارد.

۳) فاز مشروعیت زدایی: در این فاز ضعف در رهبری و کارکردهای آن رخ می‌دهد (قاسمی،۱۳۹٦:٤٤٠). در این مرحله چالش‌گران نوظهور احتمـالی سـعی در به چالش کشیدن نظم مستقر دارند. قابل ذکر است کـه مشـروعیت‌زدایی از نظـم مستقر در ابتدا در خوشه‌های فرعی اتفاق می‌افتد و سپس به خوشـه اصـلی سـرایت می‌کند. به عبارتی بهتر بازیگری که سعی در به چالش کشیدن نظـم موجـود دارد در

ابتدا باید بخت خود را در مناطق غیر مهم بیازماید نه از همان ابتدا با خوشه اصلی و مناطق حساس در سیاست خارجی هژمون درگیر شود.

٤) فاز تمرکززدایی: رقابت‌ها در این فاز افزایش خواهد یافت (قاسمی،١٣٩٦:٤٤٠) و با ادامه این روند قدرت برتر جایگاه خود را از دست خواهد داد. اصولاً تمرکززدایی از نظم مستقر و موجود به دو دلیل افول قدرت هژمون که خود ناشی از بازخوران مثبت و افزایش گستره عملیاتی آن می‌باشد و صعود ناگهانی قدرت چالش‌گر که ناشی از پرهیز و امتناع از درگیری در نقاط مختلف و حساس به سیاست خارجی هژمون در مقطعی می‌باشد، اما با افزایش قدرت و رسیدن به برابری و حتی برتری قدرت از هژمون خود به خود با هژمون درگیر می‌شود. شکل زیر بیان‌گر سیکل قدرت مدلسکی می‌باشد.

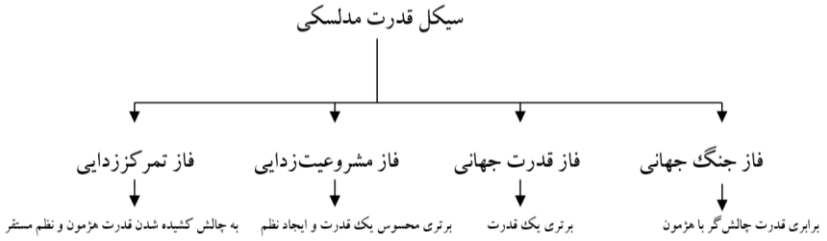

شکل ٦- سیکل بلند قدرت (منبع نگارنده)

٦-٢. سیکل اقتصادی و سیاست خارجی

با اهمیت یافتن عنصر اقتصاد در سیستم بین‌الملل، سیاست خارجی کشورها نیز ضرورت توجه به آن را در دستور کار خود قرار دادند. اصولاً تحولات نظام بین‌الملل منجر به رایج شدن قدرت اقتصادی در سیستم بین‌الملل گردید. امروزه کشوری که از اقتصاد پویا برخوردار باشد دارای نقش تعیین‌کننده‌ای در سیستم بین‌الملل می‌باشد. هژمون نیز در هر دوره‌ای و باتوجه به شرایط حاکم بر آن از ابزار اقتصادی برای دستیابی به اهداف خود بهره می‌برد.

٦-٢-١. امواج بلند کندراتیف

امواج کندراتیف هر چند در حوزهٔ اقتصاد مطرح می‌شود اما امکان کاربست آن در حوزه سیاست و روابط بین‌الملل نیز وجود دارد. اصولاً قدرت‌های جهانی دارای اقتصادهای پیشرو زمان خود نیز می‌باشند (رهبری اقتصادی را به عهده دارند) و فعالیت‌های اقتصادی به‌ویژه نوآوری و ابتکارات قدرت برتر در بخش‌های مهم و حیاتی بر سیستم جهانی و بین‌المللی تأثیر می‌گذارد. یکی از نظریه پردازان تئوری‌های سیکلی که از منظر اقتصادی به بررسی سیکل‌ها در سیستم بین‌الملل می‌پردازد، کندراتیف می‌باشد. منظور از امواج کندراتیف؛ امواجی است که در آن مرکزیت نظام جهانی سرمایه‌داری تغییر کرده و قواعد و نهادهای حاکم بر سیستم نیز در کنار آن دچار دگرگونی می‌شود. کندراتیف طول مدت یک موج را بیشتر از ۵۰ سال می‌داند و معتقد است هر چرخه دارای سه فاز انبساط، کسادی و رکود می‌باشد. البته امروزه می‌توان یک فاز دیگر را نیز به آن افزود و بین انبساط و کسادی از فاز نقطه عطف نام برد. کندراتیف بر این باور بود که یک چرخه کامل تمام بخش‌های اقتصادی را در بر می‌گیرد. کندراتیف بین جنگ و فاکتورهای اقتصادی در یک روش سیکلی ارتباط برقرار می‌کند. از منظر وی جنگ در فاز آخر رشد اقتصادی به دلیل افزایش رقابت بر سر دستیابی به منابع و بازارها و شکل‌گیری تنش‌های داخلی و خارجی رخ می‌دهد (Kohout,2003:53).

۱) فاز انبساط: در این فاز قدرت برتر در نتیجه یک جهش و رشد سریع در اقتصاد به برتری اقتصادی در سیستم بین‌الملل دست می‌یابد.

۲) فاز عطف: در فاز یا نقطه عطف نوعی چالش در مقابل قدرت برتر اقتصادی ایجاد می‌گردد و بازیگران شاهد درگیری‌هایی در سیستم می‌باشند البته هر چند که این درگیری‌ها بیشتر حالت محلی و منطقه‌ای دارد ولی به نوعی در فرایند اقتصادی ایجاد اختلال هر چند محدود می‌کند.

۳) فاز کسادی: در این فاز سیستم بین‌الملل در نتیجه افزایش و ادامه روند درگیری‌های مختلف در مناطق متعدد و همچنین ناکارایی شیوه اقتصادی در رفع بحران‌های موجود به حالت کسادی می‌رسد. در اینجا نیاز به یک شیوه تولید جدید احساس می‌گردد در صورتی که هژمون قادر به ایجاد روش‌های نوین برای حل و فصل بحران‌ها باشد، سیستم به نقاط و فازهای قبلی بازگشته و بحران مدیریت اما در

صورت ادامه این روند و ناکارایی سیستم اقتصادی در برخورد و رفع مسائل وارد فاز رکود می‌شود.

٤) فاز رکود: در این فاز سیستم قبلی به‌دلیل ناکارا بودن جای خود را به سیستم دیگری با رهبری قدرت دیگری که معمولاً در مرحله قبلی چالش‌گر بوده می‌دهد. شکل زیر بیان‌گر امواج بلند کندراتیف است.

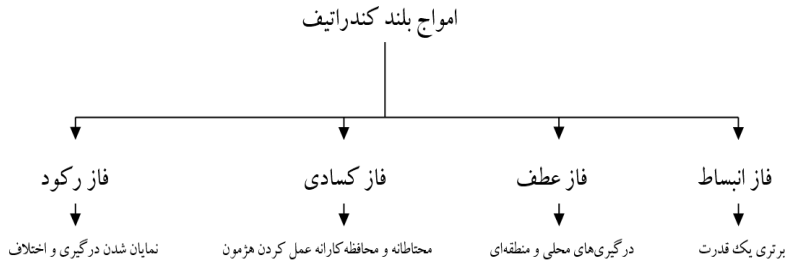

شکل ۷- سیکل بلند اقتصادی (منبع نگارنده)

کندراتیف دو چرخه نوسانی را از یکدیگر تمییز می‌دهد کهعبارت است از:: چرخه بلند که حدوداً ۵۰ ساله است و چرخه کوتاه که معمولاً بین ۸ تا ۱۱ سال است. این دو چرخه با یکدیگر در هم تنیده می‌باشند (Devezas,2006:4). نوسانات موج بلند در حوزه‌های سیاسی و اجتماعی نیز اتفاق می‌افتد. بروز جنگ‌ها و انقلابات، گسترش قلمرو باتوجه به این نوسانات قابلیت تبیین دارد. جنگ‌ها و همچنین تحولات اجتماعی درون فرایندهای ریتمی سیکل‌های بلند اتفاق می‌افتند و البته خودشان نیز به نوبه خود به این سیکل شکل می‌دهند (Devezas,2006:7).

به‌طور کلی ساختار سیکلی کندراتیف دارای چندین شاخصه و ویژگی می‌باشد کهعبارت است از::

- از سال ۱۷۸۵ چهار سیکل شکل گرفته است و در حال حاضر سیستم بین‌الملل در انتهای سیکل چهارم قرار دارد.
- سیکل‌های کندراتیف شامل دوره‌های متوالی ساده نیست. معمولاً طول و مدت این دوره‌ها با یکدیگر متفاوت می‌باشند.

- ساختار سیکلی کندراتیف با صنایع و تکنولوژی‌های غالب مشخص می‌شود.
- ساختار سیکلی کندراتیف با انواع انرژی‌های غالب مشخص می‌شود.
- پیوستگی ساختار سیکلی کندراتیف، بیان‌گر ظهور ملت‌های برجسته جدید می‌باشد (ظهور و سقوط قدرت‌ها باتوجه به این پیوستگی قابلیت تبیین دارد).
- ساختار سیکلی کندراتیف در برگیرنده چهار مرحله کیفی و کمی متمایز می‌باشد: انبساط، عطف، کسادی و رکود.
- ساختار سیکلی کندراتیف را می‌توان از بینش یک چارچوب بزرگ‌تر سیکل‌های کوتاه (مانند سیکل تجارت سنتی) و سیکل‌های بلند و تاریخی (مانند سیکل هژمونی) نگریست.
- چهار فاز ساختار چرخه کندراتیف را می‌توان با عملکرد منطقی و بازگشت‌های کوچک (ضعیف) تشریح کرد.
- در مرحله بهبودی و رفاه با باز شدن ایده‌ها و تفکرات نوین، خطرات نیز افزایش می‌یابد و سیستم بیشتر گرایش به جنگ و شورش دارد ولی مرحله کسادی و رکود بیان‌گر افزایش محافظه‌کاری و احتیاط در رفتار و اندیشه سیستم و قدرت برتر است.
- در توالی و فاصله بین مراحل مختلف، بازیگران شاهد بی‌ثباتی و رفتارهای آشوب‌گونه در سیستم می‌باشند (Devezas,2006:11).
- در فاز انبساط و برتری آزادی عمل بازیگران کاهش می‌یابد.
- در فاز کسادی و رکود آزادی عمل بازیگران افزایش می‌باید در این مراحل با محتاط عمل کردن هژمون که ناشی از کاهش اقدامات ماجراجویانه به دلیل تلاش برای کاهش هزینه‌ها می‌باشد بازیگران و قدرت‌های منطقه‌ای دست به اقدامات آشوب‌ساز می‌زنند.
- اقدامات آشوب‌ساز بازیگران منطقه‌ای با عملکردهای منطقی هژمون به حالت اولیه باز می‌گردد.
- سیاست خارجی بازیگران در فاز عطف به سمت نوعی ماجراجویی ضعیف و محلی گرایش می‌یابد در صورت ادامه این روند شاهد تعارضات و درگیری‌های

منطقه‌ای، اما با اقدامات و عملکردهای هژمون به سمت نوعی تعادل گـرایش می‌یابـد. البته امکان وقوع بازگشت‌های ضعیف نیز وجود دارد که در پاره‌ای از مواقـع ناشـی از منفعلانه عمل کردن هژمون می‌باشد.

شومپیتر هر یک از امواج بلند کندراتیف را به دو دوره A و B تقسیم کـرد و عنـوان کرد هر یک از این موج‌ها بیان‌گر یک خوشه‌ای از نوآوری‌های ریشه‌ای و اصلی اسـت. اولین دوره منطبق با جای‌گزینی زغال سنگ به جای زغال چوب و حکایـت از قـدرت ماشین بخار دارد. دومین دوره با جای‌گزینی فولاد به جای آهن و کشتی بخار جایگزین کشتی بادبانی می‌شود. سومین دوره با ظهور صنایع الکتریکی می‌باشد و موتورهای برقی جایگزین قدرت بخار می‌شود. شاخصه بارز دوره چهارم، قدرت هسته‌ای است. شاخصه دوره پنجم که از سال ۱۹۹۰ به بعد آغاز شده است اینترنـت و قـدرت رسـانه‌ای اسـت (Devezas,2006:57-58).

شکل زیر طرح شومپیتر از امواج کندراتیف البته با اصلاحاتی را نشان می‌دهد.

جدول شماره ۱- طرح شومپیتر

امواج کندراتیف	افزایش (دوره-A)	کاهش (دوره-B)	ابتکارات (نوآوری‌ها)
موج بلند اول: صـــنایع صـــنعتی (کندراتیف)	۱۸۱۳-۱۷۸۷	۱۸٤۲-۱۸۱٤	جایگزینی قدرت بخار به جـای قـدرت آب، جایگزینی زغال سنگ و آهن به جای چوب، ظهور صنعت نسـاجی و پارچه
موج بلند دوم: بورژوازی (کندراتیف)	۱۸٦۹-۱۸٤۳	۱۸۹۷-۱۸۷۰	ظهـور صـنعت نفـت، راه‌آهـــن، کشـــتی‌های بخار، فولاد جایگزین آهـن می‌شود.
موج بلند سوم:	۱۹۲٤-۱۸۹۸	۱۹۵۰-۱۹۲۵	نوآوری‌های الکتریکی

نئومرکانتلیســـــــتی (کندراتیف)			و شیمیایی، موتورهای ســـوختی؛ صـــنعت خودرو
موج بلند چهارم:	۱۹۵۱-۱۹۷٤	۱۹۷۵-۱۹۹۱	گـاز طبیعـی، قـدرت هسـته‌ای، پلاسـتیک، آلومینیـــوم، ایجـــاد صنعت حمـل و نقـل هوایی
موج بلند پنجم:	۱۹۹۲-۲۰۲۰	؟	انقلاب دیجیتال

Source: Devezas,2006:59.

٦-۲-۲. سیکل ژوگلار

کلمنت ژوگلار به تحولات سیکلی در سال ۱۸٦۰ پی برد. وی در مطالعات خود به ایـن نتیجه رسید که فعالیت‌های اقتصادی ابتدا در مسیر خود ترقی کرده و به حـداکثر صـعود می‌رسد و سـپس مسـیر نزولـی را انتخـاب کـرده و تنـزل می‌یابنـد (گرجـی و انـوری رستمکلایی،۱۳۹۷:٤). مدت سیکل ژوگلار بین ۷ تا ۱۱ سال است و به همین دلیل از آن به عنوان سیکل متوسط یاد می‌کنند (Juglar,1862). از سیکل کیچن به‌عنوان سیکل کوتاه نام می‌برند (Korotayev and Sirel,2010).

به‌طور کلی چرخه ژوگلار شامل چهار فاز می‌شود:

- فاز بهبودی که خود شامل دو مرحله ظهور و شتاب می‌باشد.
- فاز رشد/ موفقیت/گسترش که خود شامل دو مرحلـه رشـد و توسـعه/ رونـق می‌شود.
- فاز کسادی که خود شامل دو مرحله بحران و نوسان می‌شود.
- فاز رکود که خود شامل دو مرحله ایستایی و شـوک‌های غیرمنتظـره می‌شـود (Grinin and Others,2014:34). اصولاً موتور محرکه چرخه ژوگلار بحران می‌باشـد. شکل زیر چرخه ژوگلار را نشان می‌دهد.

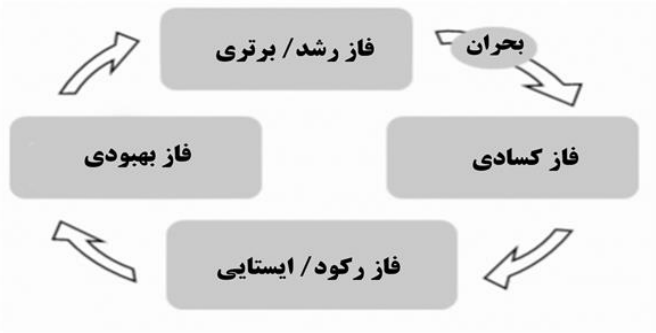

شکل ۸- مدل چرخه ژوگلارSource: Grinin and Others,2014:34

فاز بهبودی بعد از نابودی وضعیت اقتصادی قبلی و ایجادگر وضعیت اقتصادی نوین که تقریباً قبل از فاز کسادی و رکود واقع شده است و اغلب منجر به بازسازی مهم می‌شود. این فاز بیان‌گر آغاز یک چرخه اقتصادی جدید در یک سطح نوینی از تعادل می‌شود (Schumpeter,1939).

در فاز توسعه، رشد سرعت می‌گیرد در حالی‌که بازیابی کامل می‌شود. توسعه اغلب نیاز به بعضی فاکتورها و عوامل داخلی و خارجی دارد. فاز توسعه زمانی تحقق می‌یابد که شرایط داخلی، محلی، منطقه‌ای و بین‌المللی مهیا باشد. در این فاز دولت برتر به سرمایه‌گذاری در اکثر مناطق و صنایع مهم روی می‌آورد.

فاز کسادی؛ سرانجام بعضی فاکتورها ایجاد می‌شوند تحت‌عنوان آنتروپی مثبت و منجر به شکل‌گیری بحران‌های بین‌المللی می‌شود. در این مرحله تولیدات صنعتی کاهش می‌یابد. موج‌های ورشکستگی ایجاد می‌شود. بیکاری افزایش می‌یابد.

فاز رکود؛ در این فاز رشد اقتصادی کاهش می‌یابد. سرمایه‌گذاری متوقف می‌شود و هزینه‌های دولت برتر از مزایای اقدامات اقتصادی آن بیشتر می‌شود (Grinin and Others,2014:34).

از ترکیب امواج کندراتیف و سیکل ژوگلار بهتر می‌توان به‌دلیل ایجاد بحران‌ها، ثبات نسبی و تغییر و تحولات در روابط بین‌الملل پی برد.

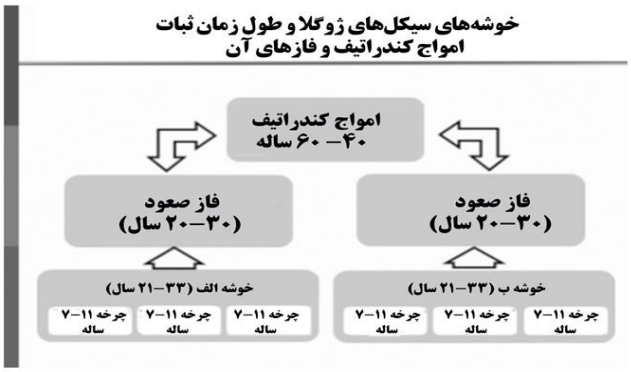

شکل ۹- سیکل ژوگلار و امواج کندراتیف .Source: Grinin and Others,2014:44

همان‌گونه که در شکل نیز نشان داده شده است تغییر در سیکل‌های اقتصادی و امواج کندراتیف به علت توسعه اقتصاد جهانی و گذار به شرایط نوین می‌باشد و این تغییر و تحولات منجر به تحول در سیستم جهانی می‌شود. در حوزهٔ سیاست خارجی نیز باید عنوان گردد که سیاست خارجی بازیگران در فازهای مختلف هر سیکل متفاوت و متمایز است.

۶-۳. سیکل فرهنگی و سیاست خارجی

سیکل فرهنگی باتوجه به فرایندهای فرهنگی و تمدنی حاکم بر سیستم بین‌الملل قابلیت تبیین دارد. اصولاً از منظر و رویکرد کلان تمدنی سیستم جهانی از سه زیر سیستم: انسانی، طبیعی (اکوسیستم) و تمدنی تشکیل شده است. خالق رهبر جهان است. ارتباط بین این چهار جزء به دو شکل است. اولین نوع ارتباط فراتر از ارتباط کنترلی است. دومین نوع ارتباط کنترلی است که ارتباط بازیگر الف و ب و ج با ابزارهای فرهنگی و تمدنی کنترل می‌شود (Targowski,2004;12). شکل زیر، سیستم جهانی از منظر تمدن را نشان می‌دهد.

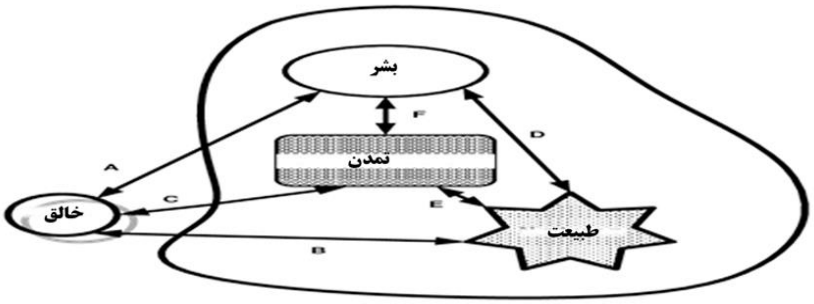

Source: Targowski,2004:14

شکل ۱۰- سیستم جهانی از منظر تمدنی

برای فهم عملکرد کنترلی یک تمدن باید به ساختار و سازه تمدن، اهداف، اجـزاء و ارتباط‌تشان با یکدیگر توجه کرد. در مطالعات تمدنی دو رویکرد مختلـف وجـود دارد. مدل تک عنصری انگلیس، فرانسه و آمریکا که مبتنی بر برابری فرهنگ و تمدن اسـت و مدل دو عنصری آلمانی که تمایل به برتری و اولویت قائل شـدن بـه فرهنـگ در برابـر تمدن دارد (Targowski,2004:12).

مفهوم انگلیسی- فرانسوی- آمریکایی از تمدن شامل همه ابعاد و جنبـه‌های زنـدگی بشری؛ مذهب، سیاست، جامعه، اقتصـاد و فرهنـگ می‌باشـد. مفهـوم آلمـانی از تمـدن، محدود به جنبه‌های مهم زندگی می‌باشد با این حال فقط ارزش درجه دوم دارند. ارزش درجه اول فرهنگ می‌باشد که اشـاره بـه دسـتاوردهای مـذهبی، فکـری و هنـری دارد. فرهنگ کنترل‌کننده و توسعه‌دهنده تمدن می‌باشد. مفهوم آلمانی فرهنگ بـر تفاوت‌هـای میـان ملـل کـه ممکـن اسـت اشـتراکات فرهنگـی نیـز داشـته باشـند، تأکیـد می‌کنـد (Targowski,2004:12).

از ترکیب این دو مدل بهتر می‌توان تحولات تمدنی را تبیین کرد. مدل ترکیبی دارای اجزای زیر می‌باشد.

- موجودات بشری؛ ایجاد جامعه برای رسیدن به اهداف تمدنی.
- فرهنگ؛ ارزش‌های منطبق با توسعه الگوهای رفتاری انسان.
- شالوده؛ تکنولوژی رسیدن به اهداف.

شکل زیر مدل آلمانی؛ انگلیسی، فرانسوی و آمریکای و مدل ترکیبی را نشان می‌دهد.

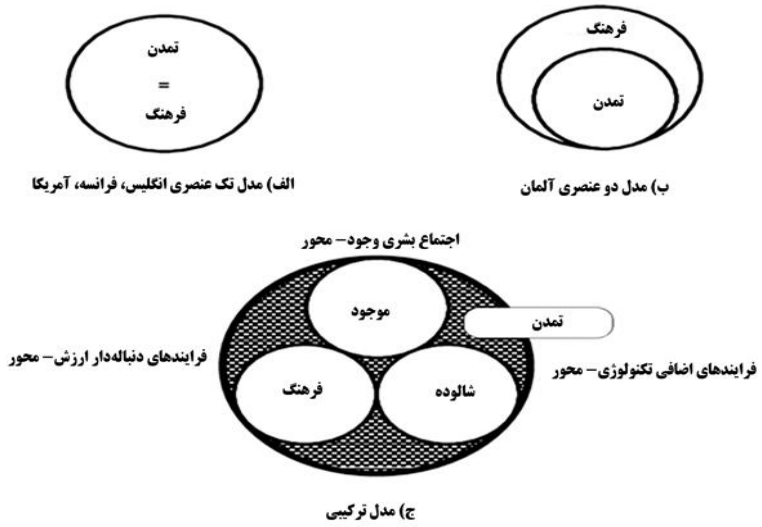

Source: Targowski,2004:16

شکل ۱۱– مدل‌های جامعه‌شناسی فرهنگ و تمدن

به‌طور کلی یک تمدن منطبق با فرهنگ، زبان، مذهب، نژاد و طبقه، یک دولت یا ملت نیست. یک تمدن، یک ماکرو جامعه‌ای است که مرزهای آن شامل بسیاری از گروه‌های ملی، دولتی، مذهبی، سیاسی، زبانی، فرهنگی و اقتصادی می‌شود. تمدن‌ها بزرگ‌تر و پیچیده‌تر از فرهنگ‌ها می‌باشند که قادر هستند محیط خود را کنترل کنند. تمدن‌ها ممکن است دارای سطوح متفاوتی از ادغام فرهنگ‌های مختلفی باشند ولی همه آن‌ها دارای یک الگوی پایه (حکومت، اقتصاد، جنگ) می‌باشند، که منجر به تمییز آن‌ها از یکدیگر می‌شود. تمدن‌ها قادر به تکامل و جنگ با یکدیگر می‌باشند (Melko,1969) بنابراین انواع تمدن‌ها لزوماً دارای یک قاعده کلی نمی‌باشند و لزوماً مکمل هم نیز نمی‌باشند، در واقع تمدن‌ها بیان‌گر تکامل دیالکتیکی نوع بشر می‌باشند. تمدن‌ها سریع‌تر از خرده فرهنگ‌ها گسترش می‌یابند اما خرده فرهنگ‌ها سریع‌تر از تمدن‌ها کشف و ایجاد می‌شوند. تعداد بسیاری از خرده فرهنگ‌ها در تاریخ حیات بشری در جهان ایجاد

و کشف گردید ولی فقط تعداد اندکی از آن‌ها تکامل یافتند و تبدیل به تمدن شدند. بـه طور کلی گسترش و تکامل فرهنگ‌ها و تبدیل آن‌ها به تمدن‌ها نیاز به یک قدرت حاکم و مسلط دارد. امکان ترکیب و همپوشانی تمدن‌ها وجود دارد و ممکن است شامل خرده تمدن‌هایی باشند. مثلاً تمدن غربی دارای دو نوع عمده اروپا و آمریکای شمالی و اسلام دارای بخش‌های عربی، ترکی و مالایی است. تمدن‌ها دینامیـک هسـتند؛ آن‌هـا ظهـور و سقوط می‌کنند، آن‌ها شاخه‌ای و ادغام می‌شوند (Huntington,1996:33). ادغام تمدن‌ها با یکدیگر منجر به فروپاشی، نـابودی و زوال می‌شـود زیـرا هـر تمـدنی ممکـن اسـت نگرش‌های متفاوتی نسبت به طبقات موجـود و قـوانین سـه گانـه (خـانواده، وراثـت و مالکیت) داشته باشد (Targowski,2004:3).

اصولاً در حوزهٔ تمدنی نیز قدرت برتر با ابزارهای مختلف، سعی به حفظ و گسترش فرهنگ مورد نظر خود برای تسهیل در دستیابی بـه اهـداف و منـافع خـود دارد. سـیکل تمدنی خود دارای چندین فاز می‌باشد. با توجه به تمدن، کشـورها را می‌تـوان بـه چنـد دسته مرکزی، پیرامونی و کشورهای گسل تمدنی تقسیم کـرد. کشـورهایی کـه بـر روی گسل تمدنی قرار دارند شاهد تعارضات و درگیری‌هـای متعـدد می‌باشـند و معمـولاً در گسل تمدنی، کشورهای مرکزی تمدن‌های مختلف با یکدیگر درگیر می‌باشـند. جـدا از این تقسیم جغرافیایی، سیکل تمدنی خود دارای چندین فاز؛ جدال تمـدنی و فرهنگـی، حاکمیت تمدنی و فرهنگی، افول تمدنی، انحطاط تمـدنی، کثـرت و نهایتـاً شـکل‌گیری خرده تمدن‌های مجزا می‌باشد. شکل زیر بیان‌گر سیکل تمدنی می‌باشد.

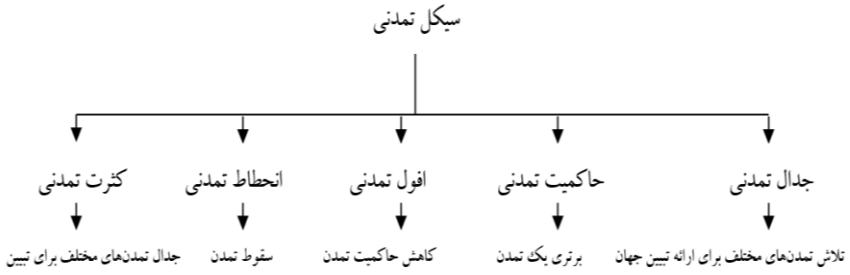

شکل ۱۲- سیکل بلند تمدنی (منبع نگارنده)

اصولاً در فاز جدال تمدنی؛ تمدن‌های مختلف با یکدیگر در زمینهٔ ارائه تبیینی کارآمد از جهان به رقابت می‌پردازند. در این مرحله یک نوع جدال‌های الگوواره‌ای شکل می‌گیرد و درنهایت یک تمدن به برتری دست می‌یابد و بر سیستم بین‌الملل یـا گسـتره‌ای از آن غالب می‌شود اما سرانجام یک سری مسائل باتوجه به دینامیک بودن حیات بشری ایجاد می‌شود که تمدن قادر به تبیین آن نخواهد بود. در این مرحله تمدن ممکن است به سمت انحطاط برود و یا این‌که در مرحله کثرت تمدنی با تمدن‌های دیگر به رقابت بپردازد. در همه این مراحل موتور محرکه و رقابت تمدن تکنولوژی می‌باشد. البته قابل ذکر است که تمدن جهانی هرگز از بین نمی‌رود ولی یک نوع رقابت بین تمـدنی وجـود دارد کـه در نهایت منجر به پیشبرد تمدن جهانی می‌شود. توین‌بی و همچنین برودل عنوان کردند که یک تمدن جامع و هم‌زمان چندین تمدن رقیب وجود دارد (Targowski,2004:8). بنابراین تمدن جهانی به‌عنوان یک زنجیره و پیوستگی هرگز نمی‌میرد بلکه از یک مرحله به مرحله دیگر تکامل می‌یابد. این تکامل از طریق سیکل حیات تمدن‌های مستقل اتفـاق می‌افتـد (Targowski,2004:8). به‌علاوه هدف تمدن، گسترش حوزه نفوذ با ابزار فن‌آوری است. فن‌آوری منجر به توسعه و گسترش حوزه نفوذ تمدن می‌شود. اصولاً هدف اولیه فن‌آوری کاربرد ماشین جنگی برای پشتیبانی از ارزش‌های اصلی تمدن می‌باشد. هشت تمدن اصلی و زیربنایی وجود دارد که هر کدام در دوره‌هایی حاکم بوده‌اند: تمدن چینی ۱۵۰۰ سال قبل از میلاد؛ تمدن هندو ٦٠٠ سال قبل از میلاد؛ تمدن ژاپنی ٦٥٠ سال بعد از مـیلاد؛ تمـدن غربی ۸۰۰ سال بعد از میلاد؛ تمدن شرقی ۳۵۰ سال بعد از میلاد؛ تمدن بودایی ٦٠٠ سال بعد از میلاد؛ تمدن اسلامی درسال ۱۳۰۰ میلادی؛ و تمدن آفریقایی در سال ۱۸٤۷ میلادی (Targowski,2004:10; Queigley and Marina,1979:67-84).

در پایان دومین هزاره، تمدن‌های زیربنایی تبدیل به تمدن‌هایی شده‌اند که خواهان نفوذ و سلطه در جهان می‌باشند. از این رو، تمدن غربی در نیمکره غربی غالب است، تمـدن شرقی و هندو در نیمکره شرقی حکمروایی می‌کند، تمدن اسلامی بر خاورمیانه و برخی از مناطق خاور دور حاکم است، تمدن ژاپنی، بر بعضی از مناطق خاور دور حـاکم اسـت، تمدن چینی بر اکثریت مناطق خاور دور نفوذ و تأثیر دارد و تمدن بودایی بر یک بخـش کوچکی از منـاطق خـاور دور تـأثیر می‌گـذارد (بـرای مطالعـه بیشـتر رجـوع شـود بـه Bosworth,2003:12; Targowski,2004:10). توافق جامعی در مورد انـواع تمـدن‌ها در

روابط بین‌الملل وجود ندارد. در همین راستا یکی از شناخته شده‌ترین تقسیمات فرهنگی و تمدنی متعلق به ساموئل هانتینگتون است. وی هشت تمدن بزرگ را مطرح می‌کند: غربی، آمریکای لاتین، ارتدوکس، اسلامی، هندو، بودایی، چینی و درنهایت آفریقایی (Smolen,2012:18). به‌نظر می‌رسد که وی هسته مرکزی هر تمدن را دین می‌داند و با توجه به آن و با رویکرد انگلیسی- آمریکایی به این نتیجه می‌رسد که تمدن‌ها با یکدیگر برخورد و جنگ می‌کنند (رجوع شود به Huntington,2004).

اصولاً با توجه به رویکرد تمدنی و فرهنگی چارچوب کارکردی نظم به شکل زیر می‌باشد:

۱- واحدها؛ دولت‌ها. دولت- ملت‌ها همچنان مهم‌ترین بازیگران عرصه بین‌الملل می‌باشند که خود به سه دسته مرکزی، پیرامونی، شبه پیرامونی با رویکرد فرهنگی و تمدنی تقسیم می‌شوند.

۲- کنش متقابل؛ تعارضی. کنش بین بازیگران تمدن‌های مختلف تعارضی و بین بازیگران هر تمدن با توجه به مرکزی و پیرامونی بودن آن‌ها مشخص می‌شود. معمولاً ارتباط بین مرکزی‌ها خصمانه به علت رقابت برای دستیابی به قلب تمدنی، بین پیرامونی‌ها دوستانه تعارضات و درگیری‌های تمدنی بین آن‌ها وجود ندارد، بین پیرامونی‌ها و مرکزی‌ها حالت عدم تعادل دارد. اصولاً برخوردهای تمدنی حاکم بر سیاست جهان می‌شود (Huntington,2004:32).

۳- مرزها؛ مرزهای سیستم با توجه به عنصر فرهنگی و تمدنی ترسیم می‌شود. مرزهای جغرافیایی کنار گذاشته می‌شود. مرزها ویژگی ثابت بودن گذشته را رها کرده و سیال می‌شوند. با توجه به تمدن می‌توان از گسل‌های تمدنی (محل تلاقی دو تمدن) نیز در سیستم بین‌الملل نام برد.

٤- قواعد حاکم بر سیستم؛ قدرت، تعارض، آنارشی. قاعده اصلی حاکم بر سیستم با توجه به ویژگی آنارشی بودن سیستم قدرت می‌باشد ولی قدرت با توجه به عنصر فرهنگی و تمدنی تعریف می‌شود. اصولاً قدرت بازیگران در اینجا باتوجه به نقشی که در گستره‌های تمدنی ایفاء می‌کنند مشخص می‌شود. بازیگران با توجه به نقش خود به سه دسته قلب، حاشیه تمدنی و نیمه حاشیه تقسیم می‌شوند. در اینجا درگیری‌های بسیاری وجود دارد (معمولاً بین گروه‌ها با دولت‌ها) ولی مهم‌ترین تعارض و درگیری بین

کشورها یا گروه‌هایی از تمدن‌های مختلف است که در گسل‌های استراتژیک به اوج خود می‌رسد (برای مطالعه در مورد چارچوب کارکردی نظم رجوع شود به قاسمی،۱۳۹۸ و در مورد برخورد و درگیری‌های تمدنی به Huntington,1996).

بنابراین در هر تمدنی یک بخش مرکزی (پیشرفته، ثروتمند و قدرتمند) یک بخش نیمه پیرامونی (جوان‌تر، دورتر، ضعیف‌تر و فقیرتر از بخش مرکزی، جدیدتر) که به شدت به بخش مرکزی متصل می‌باشند و یک بخش پیرامونی (بازیگران حاشیه‌ای تمدن) که از طریق تجارت و نه اتحاد به بخش مرکزی متصل می‌باشند، وجود دارد. صعود و افول تمدن‌ها به سه شاخصه بازتولید شونده، انحطاطی و یا توسعه‌ای بودن آن‌ها بستگی دارد (رجب زاده،۱۳۷٦:۵۳). بخش مرکزی خود متشکل از چندین کشور می‌باشد. رشد، تکامل و گسترش تمدن بستگی به بخش مرکزی دارد و بسیار وابسته به عنصر تکنولوژی است. منطقه مرکزی و محوری به‌ویژه در زمان‌هایی که از قدرت هژمونیک نسبت به تمدن‌های دیگر برخوردار باشند گسترش می‌یابد. در بخش مرکزی هر تمدنی یک قلب وجود دارد. قلب تمدنی معمولاً یک کشوری می‌باشد که از قدرت برتری نسبت به دیگر قدرت‌های مرکزی برخوردار است. تمدنی که قلب مرکزی نداشته باشد از گردونه رقابت حذف می‌شود. بازیگر هسته و قلب دارای یک طرح جامع باتوجه به تمدنی که در قلب آن می‌باشد، برای سیستم بین‌الملل یا سیستم منطقه‌ای که تمدن در آن حاکم است، می‌باشد. همچنین مناطق هسته تمدنی دارای کارویژه‌ای مجزایی می‌باشد. بنابراین مرکز دارای بخش‌های نظامی، اقتصادی و فرهنگی می‌باشد که به‌گونه‌ای به یکدیگر متصل و با هم ارتباط دینامیک و کارکردی دارند. بخش نظامی- امنیتی مرکزی تمدن، وظیفه تأمین امنیت و بخش اقتصادی، رونق و پیشرفت اقتصاد و بخش فرهنگی، گسترش فرهنگی و تطبیق با شرایط موجود را به عهده دارند. در صورتی که در بخش مرکزی یک تمدن دو قلب وجود داشته باشد رقابت بین آن‌ها برای دستیابی به برتری استراتژیک افزایش می‌یابد و با ادامه این روند تمدن شاخه‌ای می‌شود و شاخه‌ای شدن تمدن منجر به فروپاشی و تجزیه آن خواهد شد. به‌علاوه تمدن‌ها دارای یک بخش نیمه پیرامونی نیز می‌باشند، به‌ویژه زمانی‌که از قدرت هژمونیک برخوردار می‌باشند اما در زمان‌هایی که فاقد قدرت هژمونیک و قلب مرکزی باشند چنین بخش نیمه پیرامونی نیز وجود ندارد.

بنابراین برخوردهای تمدنی در دو سطح اتفاق می‌افتد؛ سطح میکرو و خرد که گروه‌ها در خطوط تمدنی همجوار با یکدیگر و یا گروه‌های فرهنگی مختلف در چارچوب یک تمدن خاص به کشمکش و مجادله با یکدیگر می‌پردازند و معمولاً این مجادله برای کنترل قلمرو است و در سطح ماکرو یا کلان که دولت‌ها از تمدن‌های مختلف برای دستیابی به قدرت نظامی و اقتصادی، کنترل نهادهای بین‌المللی و ترویج ارزش‌های سیاسی و مذهبی خاص خود با یکدیگر رقابت می‌کنند (برای مطالعه بیشتر رجوع شود به Huntington,1996:35). معمولاً درگیری‌های فرهنگی در سطح کلان منجر به تحول در سیکل تمدنی می‌شود و تحول در چرخه تمدنی از این نوع درگیری و برخورد شروع می‌شود.

۷. ارتباط دینامیک سیکل‌های نظامی، اقتصادی و فرهنگی

بین سیکل‌های مختلف قدرت نوعی ارتباط دینامیک وجود دارد. به عبارتی بازیگری که در سیکل نظامی در فاز قدرت جهانی قرار دارد معمولاً در سیکل اقتصادی نیز در فاز انبساط و در سیکل تمدنی نیز در فاز حاکمیت قرار دارد. هر گونه اختلالی که در یکی از این سیکل‌ها صورت گیرد بر دیگر سیکل‌ها نیز تأثیر می‌گذارد ولی معمولاً از آن‌جایی که در هر سه سیکل تکنولوژی بسیار مهم می‌باشد تحولات در سیکل اقتصادی را می‌توان مهم‌تر از دو سیکل دیگر دانست. بر همین اساس است که قدرت هژمون بعد از تثبیت وضعیت هژمونیک سعی به کاهش تعهدات و هزینه‌های خود در سرتاسر جهان دارد. شکل زیر ارتباط دینامیک بین سیکل‌ها را نشان می‌دهد.

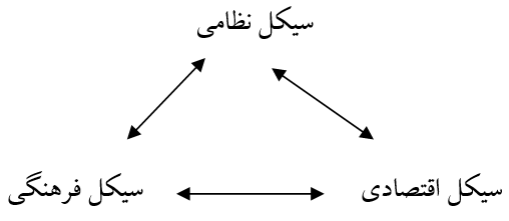

شکل ۱۳- ارتباط دینامیک سیکلی (منبع نگارنده)

نتیجه‌گیری

اصولاً سیستم بین‌الملل باتوجه به تئوری سیکلی یک سیستم چرخه‌ای می‌باشد بدان معنی که بازیگران در آن ظهور و سقوط می‌کنند. هر چند که سیستم بین‌الملل باتوجه به شاخصه آنارشیک بودن خود تأثیرات زیادی بر قـدرت و نقـش بـازیگران دارد. قـدرت و نقـش بازیگران نیز بر سیستم بین‌الملل تأثیر می‌گذارند و با تغییر قدرت و نقش بازیگران به‌ویژه بازیگران مرکزی و محوری در سیستم بین‌الملل تحولات سیکلی در سیستم بین‌الملل شکل می‌گیرد. اما بروز چنین تغییر و تحولاتی نیز ساده و سهل نمی‌باشد. برای ظهور و رشد در قامت یک قدرت بزرگ در سیستم بین الملل چندین فاکتور و پارامتر لازم است.

اصولاً داشتن یک محیط جغرافیایی مناسب، جامعه‌ای منسجم، اقتصاد پویـا و بـاز و احساس تعلق داشتن به یک تمدن پویا و برتر بازیگران سیستم بین‌المللـی را بـه سـمت صعود می‌کشاند. افزایش قدرت ناگهانی در پارامترهای قدرت در یک زمان مشخصی منجر به افزایش قدرت مطلق بازیگر و چنین افزایشی منجر به افزایش قدرت نسبی بازیگر در تقابل با بازیگران دیگر می‌شود. در شرایطی که بازیگران دیگر صحنه بین‌الملل در چنین شرایطی افزایش قدرتی را تجربه نکنند، بازیگر در سیستم بین‌الملل صعود کرده و تحول در چرخه قدرت به وقوع می‌پیوندد، اما با ادامه این روند از آنجایی کـه قـدرت سـیکلی می‌باشد و بازیگران بعد از افزایش قدرت، خود به خود با محدودیت‌های مختلف (محیطی و داخلی) مواجه می‌شوند به مرحله افول قدرت رسـیده و بـا فروپاشـی و زوال قـدرت چرخه دیگری شکل می‌گیرد.

یکی از مشخصه‌های بارز سیکل‌ها نظم‌های سیستمی است کـه ایجـاد می‌شـود، بـه عبارتی هر سیکلی خود داری یک نظم خاصی می‌باشد که آن را از سیکل‌های دیگر متمایز می‌سازد. به‌عنوان مثال در مقطعی که انگلستان حاکم جهان بود نظم انگلیسی نیز حاکم بود و در حال حاضر با هژمون شدن آمریکا نظم آمریکایی حاکم می‌باشد. از مشخصه‌های بارز نظم‌ها در راستای منافع قدرت هژمون و کشورهای راضی از وضع موجود بودن، قواعد آن می‌باشد.

به‌طور کلی مهم‌ترین مزیتی که نگرش سیکلی داشتن به پدیده‌ها در روابط بین‌الملـل دارد، این است که با داشتن دید و نگرش سیکلی به سیستم بین‌الملل استراتژیست‌ها به این باور می‌رسند که جایگاه هیچ بازیگری از قبل تعیین شده و تقدیری نیست بلکه جایگاه و

منزلت بازیگران تعیینی می‌باشد و بازیگران با ظهور در چرخه قدرت، نقش و منزلت خود را در سیستم تغییر می‌دهند بعلاوه این تئوری تحولات رایج در سیستم بین‌الملل و علت تغییر در ساختار بین‌الملل را طبیعی فرض کرده و قابلیت تبیین این تحولات را دارد.

منابع

رجب‌زاده، احمد (۱۳۷٦)، «تحلیلی ساختی از چرخه‌های توسعه و انقطاع تمدن اسلامی (بررسی موردی عصر صفوی)»، **نامه پژوهش**، شماره ٤.

گرجی بندپی، انواری و فرزانه رستمکلائی (۱۳۹۷)، «نقش بانک مرکزی در ایجاد سیکل‌های تجاری در اقتصاد ایران»، **پژوهش‌های اقتصاد پولی، مالی**، ۲۵(۱۵)، صص ۳۲-۱.

قاسمی، فرهاد (۱۳۹٦)، **اصول روابط بین‌الملل (الف و ب)**، تهران: نشر میزان.

قاسمی، فرهاد (۱۳۹۷)، «گذار در سیستم‌های بین‌المللی پیچیده- آشوبی: ایران»، **فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست**، سال ششم، شماره ۲٤.

قاسمی، فرهاد (۱۳۸۷)، «نگرش شبکه‌ای به مناطق و تحلیل فرایندهای آن از دیدگاه تئوری‌های سیکلی»، **فصلنامه ژئوپلیتیک**، سال چهارم، شماره اول.

مورگنتا، هانس. جی (۱۳۸٤)، **سیاست میان ملت‌ها**، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.

Bosworth, B (2003), The Gentics of Civilization: An Empirical Classification of Civilizations Based on Writing Systems. *Comparative Civilizations Review, 49*(49), 3.

Devezas, T. C. (Ed.) (2006), *Kondratieff waves, warfare and world security* (Vol. 5). IOS Press.

Devezas, T., andModelski, G (2003), Power law behavior and world system evolution: A millennial learning process. *Technological Forecasting and Social Change*, *70*(9), 819-859.

DiCicco, J. M., andLevy, J. S (1999), Power shifts and problem shifts: The evolution of the power transition research program. *Journal of Conflict Resolution*, *43*(6), 675-704.

Doran, C. F. (1971), *The politics of assimilation: Hegemony and its aftermath*. Johns Hopkins University Press.

Doran, C. F, (1989), "Systemic Disequilibrium, Foreign Policy Role, and the Power Cycle Challenges for Research Design", *Journal of Conflict Resolution*, Vol.33, No.3.

Doran, C. F. (1991), *Systems in Crisis: New Imperatives of High Politics at Century's End* (Vol. 16). Cambridge University Press.

Doran, C. (2000), Confronting the Principles of the Power Cycle. *Handbook of War Studies II (MI Midlarsky, ed.)*, 332-368.

Doran, C. (2012), Power Cycle Theory, the Shifting Tides of History, and Statecraft-Interpreting China's Rise. *The SAIS Europe Journal of Global Affairs*.

Doran, C. F., andParsons, W. (1980), War and the cycle of relative power. *American Political Science Review*, *74*(4), 947-965.

Gilpin, R. (1988), The theory of hegemonic war. *The Journal of Interdisciplinary History*, *18*(4), 591-613.

Goldstein, J. S. (1988), *Long cycles: Prosperity and war in the modern age*. yale university Press.

Gordon, D. M. Thomas, E. Weisskopf, and Bowles, S. (1983), Long Swings and the Nonreproductive Cycle. *American Economic Review 73, no. 2.*

Grinin, L., Devezas, T. C., andKorotayev, A. (2014), Kondratieff Waves: Juglar–Kuznets–Kondratieff; Yearbook.

Hayashi, M., Oman, C. M., andZuschlag, M. (2003), Hidden Markov models as a tool to measure pilot attention switching during simulated ILS approaches.

Houweling, H. W., andSiccama, J. G. (1991), Power transitions and critical points as predictors of great power war: Toward a synthesis. *Journal of Conflict Resolution*, *35*(4), 642-658.

Huntington, S. P. (1996), The clash of civilizations and the remaking of world order, New York: Simon and Schuster, 1996.

Huntington, S. P. (2004), *The clash of civilizations and the remaking of world order.* Braille Jymico Incorporated.

Juglar, C. (1969), *Des crises commercials et de leur retour periodique en France* (No. 302). Ayer Publishing.

Kohout, F. (2003), Cyclical, Hegemonic, and Pluralistic Theories of International Relations: Some Comparative Reflections on War Causation. *International Political Science Review*, *24*(1), 51-66.

Kondratieff N. D. (1935), The Long Waves in Economic Life. The Review of Economic Statistics 17/6: 105–115.

Kondratieff, N. D. (1979), The long waves in economic life. *Review (Fernand Braudel Center)*, 519-562.

Kondratieff, N. D. (1984), The Long Wave Cycle, 1926. *Translated by Guy Daniels. New York: Richardson and Snyder*, 105-115.

Kondratieff, N. D. (2002), Big Cycles of Conjuncture and the Theory of Forecasting. *Moscow: Economics. In Russian*.

Korotayev, A. V., andTsirel, S. V. (2010), A spectral analysis of world GDP dynamics: Kondratieff waves, Kuznets swings, Juglar and Kitchin cycles in global economic development, and the 2008–2009 economic crisis. *Structure and Dynamics*, *4*(1).

Laszlo, E., andClark, J. W. (1972), *Introduction to systems philosophy* (p. 24). New York: Gordon and Breach.

Lemke, D., andWerner, S. (1996), Power parity, commitment to change, and war. *International Studies Quarterly*, *40*(2), 235-260.

Levy, J. S., andThompson, W. R. (2011), *Causes of war*. John Wiley andSons.
Mandel, E. (1980), *Long Waves of Capitalist Development.* Cambridge: Cambridge University Press.
Mandel, E. (1981), Explaining Long Waves of Capitalist Development." *Futures* 13, no. 4.
Melko M. (1969), *The Nature of Civilizations*. Boston, Mass: Porter Sargent Publisher.
Modelski, G. (1978), The long cycle of global politics and the nation-state. *Comparative studies in society and history*, *20*(2), 214-235.
Modelski, G. (1987), *Exploring long cycles*. Boulder, Colo.: L. Rienner Publishers.
Modelski, G., andMorgan, P. M. (1985), Understanding global war. *Journal of Conflict Resolution*, *29*(3), 391-417.
Organski, A. F. K. (1980), and Jacek Kugler. *The War Ledger*.
Quigley, C., and Marina, W. (1979), *The evolution of civilizations: An introduction to historical analysis*. Indianapolis, IN (originally published in 1961): Liberty Fund.
Schumpeter, J. A. (1939), *Business cycles: a theoretical, historical, and statistical analysis of the capitalist process*. New York: McGraw-Hill.
Smoleń, K. (2012), Evolution of Geopolitical Schools of Thought.
Targowski, A. (2004), A grand model of civilization. *Comparative Civilizations Review*, *51*(51), 7.
Tessman, B. F., andChan, S. (2004), Power cycles, risk propensity, and great-power deterrence. *Journal of Conflict Resolution*, *48*(2), 131-153.
Trompf, G. W. (1979), *The idea of historical recurrence in Western thought: from antiquity to the Reformation* (Vol. 1). Univ of California Press.
Wallerstein, I. (1974), The rise and future demise of the world capitalist system: Concepts for comparative analysis. *Comparative studies in society and history*, *16*(4), 387-415.
Wallerstein, I. (1979), *The capitalist world-economy*. Vol. 2. Cambridge University Press.
Wallerstein, I. (1980), *Circumcision: an American health fallacy* (p. 122). New York: Springer Publishing Company.
Wallerstein, I. (2011), *The modern world-system I: Capitalist agriculture and the origins of the European world-economy in the sixteenth century* (Vol. 1). Univ of California Press.
Werner, S., and Kugler, J. (1996), Power transitions and military buildups: Resolving the relationship between arms buildups and war. *Parity and war*, 187-207.